

به نظر من به محی‌الدین با توجه به چیزهایی که علیه شیعه دارد اعتراض‌های زیادی وارد است، بعضی از عرفا هم گاهی حرفهایی می‌زنند که با ظواهر کتاب و سنت مطابق نیست، مگر اینکه باب تاویل را باز کنیم.

اهمیت طرح مسائل کلام جدید در حوزه‌ها

س: با توجه به پدید آمدن مکاتب جدید فلسفه و کلام در غرب و سرآزیر شدن شبهات تازه علیه معتقدات دینی و کافی نبودن فلسفه و کلام قدیم برای پاسخگویی به شبهات، حضرت‌عالی برای تدریس فلسفه و کلام در زمان کنونی چه پیشنهادی دارید؟

ج: در زمینه فلسفه به نظر من این‌گونه نیست، مسائل فلسفه قدیم هنوز هم زنده است و در دانشگاه‌های دنیا مورد توجه است، منتها چیزی که هست یک مسائل جدیدی به آن ضمیمه شده است، متأسفانه در حوزه‌های ما به طور کلی به این مسائل کمتر توجه می‌شود، کلام و فلسفه در حوزه‌ها بسیار غریب واقع شده است و ریشه آن هم از مشهد شروع شد، حتی بعضی افراد که با آیت‌الله خمینی هم خوب بودند به گرایش ایشان به فلسفه اعتراض داشتند. یک زمانی در تهران به همراه مرحوم شهید مطهری رفته بودیم پای منبر آقای حاج شیخ محمود حلبی، ایشان روی منبر به مرحوم صدرالمتألهین توهین کرد، پس از منبر ما با ایشان درگیر شدیم که این چه تعبیرهایی است که می‌کنید. من یک بار خدمت آقای خمینی بودم به مناسبت گفتیم: ملاصدرا، ایشان ناراحت شدند که چرا می‌گویید ملاصدرا، گفتند: آیا شما به آیت‌الله آخوند خراسانی (صاحب کفایه) می‌گویید ملاکاظم؟ ما باید اسم بزرگان را با احترام ببریم.

به نظر من مسائل عقلی باید مورد توجه قرار گیرد ولی متأسفانه مورد مخالفت و بی‌مهری برخی بزرگان واقع گردید و با آن مخالفت کردند به گونه‌ای که این‌گونه علوم در حوزه‌ها غریب ماند، از جمله کسانی که با فلسفه میانه خوبی نداشتند مرحوم آیت‌الله داماد بودند. واقعاً بعضی از خطبه‌های نهج‌البلاغه را اگر انسان اطلاعی از مسائل فلسفه نداشته باشد نمی‌تواند درک کند، از برخی آیات قرآن هم مسائل فلسفی استفاده می‌شود، اگر در دنیا مسائل جدیدی هم مطرح می‌شود زیربنای آن همان مسائل قدیم است. البته در مسائل کلامی این‌گونه نیست و مسائل خیلی عوض شده است، دیگر مسائل معتزله و اشاعره مطرح نیست، امروز باید مسائل و شبهات کلامی جدید مورد بررسی حوزه‌ها باشد.

جریان آب کشیدن ظرف حاج آقا مصطفی خمینی

س: در جریان مخالفت‌هایی که در حوزه با حضرت امام می‌شد، شنیده‌ایم کسانی گفته بودند استکان حاج آقا مصطفی را آب بکشند، اینها چه کسانی بودند و جو ضدیت با فلسفه از طرف چه کسانی دامن زده می‌شد؟

ج: این جریان در ارتباط با درس‌های فلسفه امام بود، ایشان در درس حرف‌های محی‌الدین عربی و سایر عرفا را هم نقل می‌کردند، و در مقابل بعضی با فلسفه و این‌جور مباحث مخالف بودند و حتی گاهی فلاسفه را کافر می‌دانستند، من آن آقای را که گفته بود ظرف حاج آقا مصطفی را آب بکشند می‌شناسم، بعد هم گفته بود: خوب مادرش که فینسوف نیست و انشاالله فرزند تابع اشرف ابوبین است.

س: لطفا بفرمایید این شخص چه کسی بود؟
ج: یک آقای بود، یک شیخی بود.

س: می‌خواهیم برای تاریخ معلوم بشود.

ج: چه لزومی دارد نام او معلوم بشود، یک شیخ مقدسی بود و اتفاقا مرحوم امام هم از او خوشش می‌آمد و می‌فرمود من از این آقا خوشم می‌آید چون از روی عقیده‌اش حرف می‌زند، فسرده حق‌بازی نیست.

انس و الفت خصوصی اینجانب و شهید مطهری با آیت‌الله خمینی

س: در طول سالها روابط فکری و ارتباط علمی حضرتعالی با امام خمینی(ره)، آیا در زمینه‌های مسائل سیاسی اجتماعی هم تبادل نظر داشته‌اید؟ اگر در این زمینه هم مطلبی به خاطر دارید بفرمایید.
ج: بله من و آقای مطهری تا اندازه‌ای مغزمان سیاسی بود، گاهی می‌نشستیم در مسائل سیاسی با هم بحث می‌کردیم، آن وقت با آقای خمینی هم خیلی خودمانی شده بودیم، ویژگی آقای خمینی این بود که در جلسات خیلی رسمی برخورد می‌کرد و اشخاص نوعا جرات نمی‌کردند با ایشان حرف بزنند، و اگر هم کسی چیزی می‌پرسید ایشان در یک کلمه جواب می‌داد و ساکت می‌شد، اما من و آقای مطهری با ایشان خصوصی شده بودیم. گاهی می‌رفتیم دو ساعت با ایشان کلنجار می‌رفتیم، گاهی روزهای عید که ایشان برای دید و بازدید می‌نشست ما می‌رفتیم چیزی می‌گفتیم یک شوخی می‌کردیم یک فرع فقهی مطرح می‌کردیم و آن ابهت جلسه را می‌شکستیم. من یادم هست یکوقت با آقای مطهری راجع به مساله چگونگی رهبری در زمان غیبت امام زمان(عج) مباحثه می‌کردیم، بحث بدینجا رسید که اهل سنت می‌گویند امامت در اسلام با انتخاب مردم است و ما شیعیان می‌گوییم انمه دوازده‌گانه(علیهم السلام) از سوی خداوند متعال و توسط پیامبر اکرم(ص) مشخص و معین شده‌اند ولی در زمان غیبت امام زمان(عج) چگونه باید باشد؟ بالاخره ما به این نتیجه رسیدیم که در عصر غیبت، امامت و رهبری جامعه بر اساس ضوابط و ملاکهای مشخص شده از سوی اسلام توسط انتخاب مردم صورت می‌گیرد، و این خلاف مذهب تشیع هم نیست. تا وقتی که امام منصوب هست، امام منصوب، ولی هنگامی که دستان از امام منصوب کوتاه است شایسته‌ترین فرد برای رهبری در چهارچوب ضوابط شرعی توسط مردم انتخاب می‌شود، بالاخره ما در بحث به این نتیجه رسیدیم. بعد این نظر را با مرحوم امام مطرح کردیم، گفتیم نظر ما این است که این قول ثالثی است، اهل سنت می‌گویند خلافت به انتخاب است، شیعه می‌گوید به نصب است، ما می‌گوییم با هر دو است، تا مادامی که امام منصوب هست، امام منصوب، وقتی که نیست و غایب است امام منتخب، و امام منتخب باید مجتهد جامع‌الشرایط باشد.
آن وقت مرحوم امام گفتند نه این جور نیست گویا ایشان می‌خواستند با ما جدل کنند گفتند: مذهب تشیع این است که امام باید معصوم منصوب باشد. در زمان غیبت تقصیر خود مردم است که امام غایب است، خواجه هم می‌گوید: "وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه مننا" (۱) حالا ما هم لایق نبوده‌ایم که امام غایب است، ما باید شرایط را فراهم کنیم تا امام زمان(عج) بیاید. ما گفتیم پس در زمان غیبت باید هر چه صرح باشد، فرمود این تقصیر خود مردم است، خداوند نعمت را تمام کرده ما باید لیاقت آمدن امام زمان(عج) را در خود فراهم کنیم،

نظرشیهه این است که امام فقط باید منصوب و معصوم باشد، این بود اظهارات ایشان در آن وقت، و اشاره‌ای هم به ولایت‌فقیه نکردند.
بعدها که ایشان به نجف رفتند در آنجا دوازده جلسه راجع به ولایت‌فقیه و حکومت اسلامی بحث کردند و همان نوارها پیاده شد و مقدمه‌ای برای تشکیل حکومت اسلامی در ایران گردید.

۱ تجرید الاعتقاد، مقصد پنجم، مساله امامت.

دوستان و هم مباحثه‌های آیت‌الله خمینی

س: آن‌گونه که شنیده‌ایم مرحوم امام معاشرینی داشتند که تقریباً محدود بودند، افرادی مانند آیت‌الله حساج آقا روح‌الله کمالوند و آیت‌الله حاج سیداحمد زنجانی، اگر حضرت‌عالی افسراد دیگری را می‌شناسید و یا خاطره‌ای از جلسات و محافل و هم مباحثه‌ایهای ایشان دارید بیان فرمایید.
ج: حاج آقا روح‌الله کمالوند در خرم‌آباد بود، بعد که آیت‌الله بروجردی آمدند قم ایشان هم آمدند و با مرحوم امام دوست شدند و از معاشرین امام محسوب می‌شدند. ولی آنچه یادم هست این است که مرحوم امام با آقای حاج سیداحمد زنجانی پدر آقای حاج آقاموسی زنجانی و مرحوم آقای داماد یک مباحثه سفنری داشتند، و حاج میرزاهمدی بروجردی پدر خانم آیت‌الله گلپایگانی هم گاهی در مباحثه آنان شرکت می‌کرد، این مباحثه عصرها در مدرسه فیضیه بود یکی دو ساعت هم طول می‌کشید، مباحثه بیشتر بین مرحوم آقای داماد و مرحوم امام بود، گاهی اوقات صدایشان در همه مدرسه می‌پیچید. از دیگر کسانی که با ایشان رفیق بودند حاج آقا رحمان‌الله گلپایگانی بود، حاج شیخ حسن فرید گلپایگانی بود که او هم آدم فاضلی بود، حاج داداش برادر خانم آیت‌الله مرعشی بود، آشیخ محمدحسین بروجردی پسر حاج میرزاهمدی بروجردی بود، اینها با مرحوم امام رفیق و هم‌مجلس بودند و گاهی با هم به گردش می‌رفتند.

س: حاج آقا بها الدینی چطور؟

ج: ایشان در آن زمان هم مباحثه امام نبودند، ایشان در حوزه تدریس می‌کردند، من و شهید مطهری خدمت ایشان یک مقدار از رسائل را خوانده بودیم.

تلاش برای تثبیت مرجعیت و پرداخت شهریه آیت‌الله خمینی

س: همان‌گونه که فرمودید حضرت امام از ورود به عرصه مرجعیت و پرداخت شهریه در حوزه پرهیز داشتند و بر همین اساس پس از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی دفتر شهریه‌ای به نام ایشان دایر نگردید، ولی سرانجام با تلاش گسترده حضرت‌عالی و جمعی از یاران امام مرجعیت ایشان تثبیت گردید و در اوج مبارزات روحانیت بر ضد انجمنهای ایالتی و ولایتی اقشار مختلفی از مردم به ایشان مراجعه نمودند. حضرت‌عالی به عنوان شخصیتی که در این زمینه نقش اصلی و اساسی را ایفا نمودید درباره چگونگی تثبیت مرجعیت امام و پرداخت شهریه از سوی ایشان چنانچه خاطراتی به یاد دارید بیان فرمایید، و نیز بفرمایید از چه تاریخی شهریه ایشان آغاز شد و مقدار آن در مقایسه با مراجع دیگر چه میزان بود؟

ج: همان‌گونه که قبلاً گفتم بعد از وفات آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله

شریعتمداری و تا اندازه‌ای آیت‌الله مرعشی در قم‌میرد و سلام و صلواتی داشتند اما آیت‌الله خمینی نه، من عرض کردم شب بعد از وفات آیت‌الله بروجردی من رفتم منزل امام مغرب و عشا را بنا هم خواندیم و حدود یک ساعت و نیم نشستیم با ایشان گپ زدیم، یکنفر هم نیامد آنجا، در صورتی که من صبح همان روز رفتم منزل آیت‌الله گلپایگانی جمعیت زیادی آنجا بود و ایشان را با سلام و صلوات آوردند به مجلس فاتحه آیت‌الله بروجردی. غرض اینکه ایشان به طور کلی در این وادیها نبودند، حتی رساله چاپ شده هم نداشتند من و آقای مولایی با اصرار رساله ایشان را گرفتیم و دادیم چاپ کردند، من یادم هست حتی خانه ایشان تلفن هم نداشت، برای ایشان یک خط تلفن لازم بود، ما با ایشان صحبت کردیم، ایشان می‌گفتند تلفن می‌خواهم چه بکنم، بالاخره بعضی از تهرانیها با مخارج خودشان یک خط تلفن در منزل ایشان کشیدند. ایشان اصلا در وادی مرجعیت نبودند و طبعا کسی پول هم به ایشان نمی‌داد، اما در جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی ایشان از همه تندتر و داغتر بسه صحنه آمدند و اعلامیه‌های ایشان همه جا تهران و جاهای دیگر حسابی پخش شد. کم‌کم مردم به ایشان روی آوردند بخصوص از تهران جمعیت زیادی به خانه ایشان می‌آمدند و کم‌کم پول هم به ایشان می‌دادند. در همان ابتدا من و آقای غیوری که الان در هلال احمر هستند به ایشان اصرار کردیم که شهریه بدهند، ایشان می‌گفتند من پول ندارم، می‌گفتیم ما می‌دانیم چون آن وقت من دستم به نجف آباد بند بود و آقای غیوری هم تعهد کرد که از تهران قسمتی از آن را جور کند، ایشان گفتند ماههای بعد چی؟ گفتیم قرض می‌کنیم، گفتند خیر من قرض نمی‌کنم، از هیچ کس قرض نمی‌کنم. گفتیم خوب قرض نکنید، بگذارید ما این ماه را بدهیم تا بعد... بالاخره به زور شهریه را گردن ایشان گذاشتیم، مقداری از آن را من تامین کردم مقداری را هم آقای غیوری، بعد از کاشان داماد مرحوم آیت‌الله آقای حاج میرزا سیدعلی‌یثربی آمدند یک دستمال پول آوردند دادند به آقای خمینی و کم‌کم اوضاع خوب شد، شهریه ایشان تثبیت شد و ماههای دیگر هم رسید. وقتی هم ایشان را بازداشت کردند من مصر بودم که هم فتوای ایشان گفته شود و هم شهریه ایشان ادامه پیدا کند، لذا به افرادی که می‌ترسیدند اسم ایشان را ببرند یا برای آزادی ایشان دعا کنند می‌گفتیم: بابا نمی‌خواهد اسم ایشان را ببری و دعا کنی فقط مساله کمی گویی فتوای ایشان را هم نقل کن، این کار اثر خودش را دارد. وقتی که ایشان را گرفتند من رفتم تهران با همین آقای عسگراولادی و یک‌عده از بازاریهای تهران صحبت کردم و گفتم به هر قیمتی که هست باید شهریه ایشان در غیاب ایشان هم داده شود.

سختگیری آیت‌الله خمینی در مصرف وجوهات

مرحوم آیت‌الله خمینی در مصرف وجوهات خیلی احتیاط می‌کردند، مثلا اگر به ایشان می‌گفتی پول تلفن را بدهد مشککش بود. بعضی اعلامیه‌ها و این جور چیزها را اصلا پول نمی‌دادند، رساله مجانی به کسی حاضر نبودند بدهند.

من یادم هست، کشف‌الاسرار ایشان چاپ شده بود، ناشری که چاپ کرده بود چهل نسخه به عنوان حق‌التالیف به ایشان داده بود، ایشان این چهل نسخه را می‌فروختند، یکی از آنها را به من فروختند به ده تومان، با اینکه خیلی وضعمان بد بود ولی چون به آقای خمینی ارادت داشتیم خریدیم، از این جور سختگیرها ایشان خیلی داشت. مثلا یک طلبه‌ای بعد از ماه رمضان هزار تومان برای ایشان آورده بود، ایشان چهل تومان به او داده بود، آن طلبه آمد پیش من گله کرد، من رفتم به ایشان گفتم آقا خیال کردید

این طلبه سوار ماشین که شده می‌آمده قمپکی به او گفته این هزار تومان را بگیر بده به آقای خمینی، که شما چهل تومان به او می‌دهید این بیچاره از اول تا آخر ماه رمضان ایسن قسدرگفته مردم وجوهات بدهید، حوزه خرج دارد، آیت‌الله خمینی چنین و چنان، که حنجره‌اش پاره شده تا این هزار تومان را جمع کرده، اقلا مبلغ بیشتری به ایشان بدهید خرج کند، آخه این چه جور برخوردی است که دارید؟ البته فقط من بودم که با آقای خمینی این جور حرف می‌زدم، کسی دیگر جرات این را نداشت، ایشان هم از من ناراحت نمی‌شدند. من با مرحوم آیت‌الله بروجرودی نیز صریح و روشن صحبت می‌کردم و ایشان تحمل می‌کرد، چنانکه اصحاب پیامبر و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) نیز با آنان صریح و روشن صحبت می‌کردند و آنان علاوه بر تحمل با افراد متملق و ثناگو برخورد می‌کردند.

لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی و قیام روحانیت در برابر آن

س: در باره انجمنهای ایالتی و ولایتی و موضع‌گیری مراجع و روحانیون در برابر آن، چنانچه خاطره‌ای دارید بیان فرمایید.

ج: بعد از رحلت آیت‌الله بروجرودی شاه که زمینه را آماده دیده بود در سال ۱۳۴۰ مجلسین سنا و شورای ملی را منحل کرد، و در همان سال توسط علی امینی که نخست‌وزیر بود لایحه‌ای درباره تشکیل چیزی به نام "انجمنهای ایالتی و ولایتی" در هیات دولت مطرح گردید. بعد این لایحه در دولت علم دولت امینی سقوط کرده بود در ۹۲ ماده و ۱۷ تبصره به تصویب رسید که از جمله مواد آن حذف قید سوگند به قرآن مجید برای نمایندگان و به جای آن سوگند به کتاب آسمانی ذکر شده بود و نیز حذف قید اسلام برای نمایندگان و نیز حذف ذکریت بود که روحانیت در برابر آن قیام کرد که به "نهضت دو ماهه روحانیت" معروف شد. در این زمینه آقای دوانی یک کتابی نوشته به نام "نهضت دو ماهه روحانیون" که این جریان را اجمالا نوشته و آن کتاب به چاپ رسیده است، نقش عمده را در این جریان مراجع داشتند و مدرسین و فضلاء حوزه هم با آنها همراهی می‌کردند، مدرسین و فضلا رابط بودند بین مراجع و شهرستانها، در آن زمان شهرستانها خیسلی مهم بود، من یک شب رفتم منزل امام حالا یادم نیست در این جریان بود یا در جریان رفراندوم امام فرمودند من دیشب خوابیده‌ام، نشستم تا صبح صدا نامنوشتم برای علمای شهرستانها، آن وقت مساله فتوکپی و این جور چیزها نبود، ایشان خودشان با دست نوشته بودند، با پست هم نمی‌شد این نامه‌ها را فوری برای شهرستانها بفرستی، به همین جهت بعضی از فضلا این نامه‌ها را می‌گرفتند راه می‌افتادند در شهرستانها تا به دست علما برسانند. آنها را هماهنگ می‌کردند و برنامه‌ریزی می‌کردند که آنها هم به مراجع تلگراف بزنند، بعد ما مدرسین را هماهنگ می‌کردیم که بروند منزل آیت‌الله خمینی، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری و از آنها پیگیری مسائل را بخواهند. تقریبا هسته اولیه جامعه مدرسین همان وقت تشکیل شد.

خودداری شاه و دولت از پاسخ به تلگراف آیت‌الله خمینی

س: در ارتباط با ضدیت با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی، مراجع تقلید قم خطاب به شاه و نخست‌وزیر وقت تلگرافهایی فرستادند، شاه نیز در تاریخ ۲۴ مهرماه همان سال برای همه آنان بجز امام پاسخ فرستاد، به نظر حضرتعالی که در متن جریانات آن زمان بودید دلیل این عمل چه می‌توانست باشد، آیا این به معنای ضدیت و ناراحتی شاه از امام خمینی نبود؟

ج: بله تلگراف آیت‌الله خمینی خیلی تند بود، ولی تلگراف سایرین تقریباً محترمانه و در بعضی از آنها تعبیر "خداالله ملکه" و "مقام رفیع" نیز وجود داشت در حالی که تلگراف ایشان به نخست‌وزیر با جمله "جناب آقای علم نخست‌وزیر" شروع می‌شد و حتی دعا هم به او نکرده بود، بهمین جهت به آنها برخوردی بود، تازه آنها هم به سایر مراجع که پاسخ داده بودند تعبیر "حجه الاسلام والمسلمین" نوشته بودند، "آیت‌الله" نوشته بودند. شاه با این کار گویا می‌خواست آیت‌الله خمینی را از سایرین جدا کند و بقیه را برای خود نگه دارد، ولی همین کار دقیقاً آیت‌الله خمینی را به مردم معسرفی کرد. من در ملاقاتی که با آیت‌الله حکیم داشتم همین معنا را به ایشان گفتم که به طور کلی ایشان در وادی مرجعیت نبود ولی همین که ایشان در جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی علیه رژیم با تندی برخورد کرد مردم ایشان را شناختند و به سراغ ایشان آمدند، ایشان انصافاً این جور بود، از ناحیه ایشان فعالیت برای مرجعیتشان صورت نمی‌گرفت.

س: اگر از بازتاب و آثار نهضت روحانیت در مخالفت با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در حوزه علمیه قم، اصفهان یا شهرهای دیگر حضرتعالی خاطره جالبی دارید بفرمایید، و اینکه در آن مقطع فعالیت‌های شما در رابطه با نهضت چه بوده است؟

ج: همان‌گونه که عرض کردم وقتی این لایحه مطرح شد مراجع قم اعتراض کردند اما خیلی دست به عصا و با احتیاط، کسی که خیلی تند و تیز مطرح می‌کرد آقای خمینی بود، روی همین اصل هم ایشان از همان روز معروف شد، اصلاً شناخت نسبت به ایشان در بازار تهران و در مردم به واسطه همان اعلامیه بود، علمای شهرستانها هم انصافاً خوب آمدند در نتیجه دولت‌ها عقب زدند و حرفشان را پس گرفتند، تقریباً دو ماه این نهضت طول کشید بعد مردم در تهران و قم و جاهای دیگر چراغانی کردند و این یک پیروزی برای روحانیون محسوب می‌شد، علما اول خیلی با دل‌سردی وارد کار شده بودند ولی وقتی این پیروزی را دیدند خوشحال شدند و دیدند که اگر هماهنگی باشد خیلی می‌شود کار کرد و علما و روحانیون نزد مردم بسیار محترم شدند. بعد مدتی گذشت و جریان رفراندوم و لوایح شش‌گانه مطرح شد.

طرح لوایح شش‌گانه و رفراندوم از مردم

هنگامی که لوایح شش‌گانه مطرح شد بعضی از آقایان مثل اینکه با سستی می‌خواستند وارد بشوند، می‌خواستند بگویند آن دفعه ما پیروز شدیم ولی اگر این دفعه شکست بخوریم خیلی بد می‌شود و دیگر اینکه آن روز علم مطرح بود حالا شاه مطرح است چون خود شاه لوایح شش‌گانه را مطرح کرده بود می‌گفتند نخست‌وزیر حرفش را پس می‌گیرد اما شاه حرفش را پس نمی‌گیرد، شاه در ذهنشان خیلی عظمت داشت، ولی در عین حال بنا شد نماز جماعتها را در شهرها تعطیل کنند، قم تعطیل شد، من و مرحوم آیت‌الله قدیری رفتیم اصفهان مسنزل یکی از علمای مهم اصفهان که مثلاً نماز جماعت را تعطیل کنند، ایشان می‌گفت اگر من نماز نروم یک وقت می‌آیند می‌گویند چرا نماز نرفتی؟ گفتیم خوب بگو نمی‌خواهم بروم بگو اعتراض دارم... می‌گفت آخه یک وقت یک پاسبانی از شهربانی می‌آید ما را می‌گیرد می‌برد شهربانی از پاسبان خیلی وحشت داشتند. بالاخره زیر بار نرفتند و ما رفتیم نجف آباد خودمان جماعتها را تعطیل کردیم ولی در اصفهان نتوانستیم همه علما را موافق بکنیم. بالاخره دولت‌ها برای لوایح رای گیری کردند و علما

هم تقریبا رای دیزی را تحریم کردند، ولی مع ذلک آنها سعی کردند که رای حسابی بگیرند. یادم هست که فرماندار نجف آباد در یک جلسه می گفت در نجف آباد فلان مقدار رای گرفته شد. من گفتم نجف آباد این قدر جمعیت دارد که تو این قدر رای گرفتی؟ می گفت دارد، گفتم من نجف آبادیم می دانم که نجف آباد این قدر رای ندارد پیدا بود که همین طور در صندوقها رای ریخته اند.

س: شما به فرمانداری رفته بودید؟

ج: نه، ماه رمضان بود در منزلی افطاری رفته بودیم فرماندار هم آمده بود، در نجف آباد موقعیت من جوری بود که اگر یک کسی به عنوان فرماندار می آمد خواهی نخواهی مجبور بود ولو در جای ثالثی بیاید اظهار ارادت کند، چون مردم با ما بودند.

مخالفت آیت الله خمینی با اصل فرماندوم نه با لوایح شش گانه

س: در قضیه لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی آیا روحانیت احساس می کردند که سرخ این قضیه به آمریکا و یا خارج از کشور مربوط است یا اینکه شخص شاه و دولت را مقصر می دانستند؟

ج: در قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی اینکه آمریکا دست داشته باشد مطرح نبود خود شاه هم مطرح نبود، علم نخستوزیر وقت را مقصر می دانستند، البته نخستوزیر بدون نظر شاه کاری انجام نمی داد، ولی در فرماندوم تقریبا برای همه مسلم بود که دست آمریکا در کار است. مطرح بود که آمریکاییها از این راه می خواهند شاه را محبوب کنند، چون مثلا تقسیم اراضی ظاهرا به نفع قشر کشاورز بود و لذا خیلی هاشمی گفتند چرا روحانیت با این جهت مخالفت می کند، اینها می گویند از این اربابهای ظالم می خواهیم زمین را بگیریم بدهیم به یک عده کشاورز بدبخت این کار بدی نیست و مخالفت ندارد، یا مثلا سپاه دانش که می خواهند سربازها را بفرستند در دهات بچه های مردم را درس بدهند خوب این چه بدی دارد؟ یا مثلا سپاه بهداشت که برای تامین سلامتی مردم است، و این جور چیزها یک قدری برای افراد روشنفکر جاذبه داشت، به یاد دارم در آن وقت از آیت الله حاج میرزا محمد باقر کمره ای جزوه ای در تایید لوایح شش گانه گرفته بودند و به چاپ رساندند و مورد تعجب ما شده بود. لذا من یادم هست که آیت الله خمینی هم روی این جهت اصرار داشت که اصل لوایح را نبایستی زیر سؤال برد و به آن اعتراض کرد، و مرحوم آیت الله آقای حاج سید احمد خوانساری هم که در یک صحبت یا نوشته که حالا دقیقا یادم نیست گفته بود این اصلاحات ارضی غلط است و زمینها غصب است و نمی شود در آن نماز خواند و از این راه وارد شده بودند، آیت الله خمینی خیلی ناراحت شدند و در یک شب که ما پنج شش نفر منزل ایشان بودیم گفتند بروید هر جوری هست به آقای حاج سید احمد بگویید این چه وضعی است، ایشان با این کار خود به این نهضت ضربه زد برای اینکه فردا کشاورزان را علیه ما می شورانند، اینکه ما بگوییم اصلاحات ارضی خلاف شرع استواره مبارزه نیست، اینکه می خواهند بروند بچه های مردم را درس بدهند ما نباید بگوییم بروید درس بدهید، ما باید با اصل فرماندوم مخالفت کنیم برای اینکه کشور ما قانون دارد مجلس دارد، باز کردن باب فرماندوم صحیح نیست چون ممکن است اینها فردا بیایند بگویند مامی خواهیم مذهب را لغو کنیم و یک فرماندوم ساختگی راه بیندازند و از این طریق بخواهند مقاصد خود را عمل کنند، ما با اصل فرماندوم مخالفتیم زیرا یک بدعت تازه است، آیت الله خمینی تاکید داشتند که روی این جهت نباید

تاکید کرد و مواد لوایح را هیچ نباید مورد حمله قرار داد، و الا اینها با این شعارها کشاورزان و مردم را علیه ما می‌شورانند.

عقب نشینی آیت‌الله خوانساری

س: این نکته که حضرت‌تعالی فرمودید مرحوم امام در قضیه رفتارندوم نظرشان راجع به اصل اصلاحات ارضی منفی نبوده است یک خاطره جالبی بود، اکنون سؤال این است که آن زمان عده‌ای از علما مثل حاج آقا محسن اراکی یا آیت‌الله بنی‌صدر در همدان یا کسان دیگری بودند که در واقع خود یا بچه‌های اینها جزو بزرگ مالکها محسوب می‌شدند آن وقت این شایعه بوده که علما چون خودشان ملاکند یا با مالکها زد و بند دارند با اصلاحات ارضی مخالفند، این معنا تا چه اندازه در حوزه مطرح بود؟ دیگر اینکه راجع به آزادی زنان و حق شرکت در انتخابات که حضرت امام در تلگرافشان به شاه آن را مطرح کرده بودند اصولاً نظر ایشان و سایر مراجع چگونه بود، با اینکه خود ایشان بعد از انقلاب موافقت فرمودند که زنان در مجلس به عنوان نماینده شرکت کنند؟

ج: این جهت که بعضی از علما خودشان ملاک بوده‌اند یا اینکه آیت‌الله بنی‌صدر ملاک بوده‌اند و تاثیر آن در مخالفتها را من خبر ندارم، آشنایی من با آیت‌الله بنی‌صدر پس از این بود که آیت‌الله خمینی را گرفته بودند و علمای شهرستانها به عنوان اعتراض مهاجرت کرده بودند به تهران، من در آنجا با ایشان آشنا شدم، در مسائل هم وارد بود و شجاعانه برخورد می‌کرد ولی در این مسائل عمدتاً مراجع قم مطرح بودند، مراجع قم هم چون شاه مطرح بود برای شرکت در مبارزه خیلی تمایل نشان نمی‌دادند و می‌گفتند شاه حرفش را پس نمی‌گیرد و ما شکست می‌خوریم، و آیت‌الله خمینی اصرار داشتند که نخیر اگر ما درست عمل کنیم موفق می‌شویم، البته پس از اینکه مرحوم آیت‌الله حاج سید احمد خوانساری مساله اصلاحات ارضی را در تهران مطرح کرده بودند مزاحمتی برای ایشان ایجاد شده بود، عده‌ای در بازار ایشان را هل داده بودند و عمده ایشان افتاده بود و به ایشان اهانت شده بود و تقریباً ایشان در همان جریان دیگر عقب زدند و به این نتیجه رسیدند که نمی‌شود کاری کرد، و برای خیلی افراد این جور مطرح شده بود که وقتی با آیت‌الله خوانساری با آن موقعیت که در جامعه داشت و دستگاه و دولت هم با ایشان بد نبود این گونه عمل بشود و عمده ایشان بیفتند و به ایشان اهانت بشود، دیگر تکلیف ما روشن است و ما زورمان نمی‌رسد و ... ولی آیت‌الله خمینی عقیده‌اش این بود که هر چه از این کارها بکنند ما بایستی محکمتر بشویم. اما در مورد چگونگی و محدوده فعالیت اجتماعی زنها این خود یک مساله مشکلی است، در آن زمان نمنفرد از علما اعلامی امضا کردند که زنها نباید انتخاب شوند و نظر امام هم همین بود و خود ایشان هم اعلامیه دادند، ولی بعداً چون شرایط عوض شد شاید به این جهت نظر ایشان هم عوض شده باشد. (پیوست شماره ۵)

تشکیل جامعه مدرسین در حوزه علمیه قم

س: حضرت‌تعالی به تشکیل هسته اولیه جامعه مدرسین در جریان مبارزه علیه انجمنهای ایالتی و ولایتی اشاره فرمودید، لطفاً درباره چگونگی تشکیل این جامعه و اهدافی که در این زمینه دنبال می‌کردید توضیح بفرمایید.

ج: تلاش ما در آن زمان این بود که مراجع را از یک طرف و مدرسین را از طرف دیگر هماهنگ کنیم، و این هماهنگی علما در آن زمان خیلی مهم بود. من یادم هست آقای وحید خراسانی که آن زمان تازه از نجف آمده بود یک روز من را دید و گفت: "من در یک مجلس دیدم آیت‌الله گلپایگانی آمد، آیت‌الله شریعتمداری آمد، آیت‌الله نجفی آمد، آیت‌الله خمینی آمد همه این مراجع در یکجا جمع شدند، من بهتم زد، در نجف که بودم اصلا محال بود که مثلا آیت‌الله حکیم یا آیت‌الله سید محمود شاهرودی یا آیت‌الله خوئی در یک مجلس جمع شوند، حتی در یک مجلس فاتحه وقتی آن یکی می‌آمد آن دیگری می‌رفت و این خیلی نعمت بزرگی است که این بزرگان در یک جلسه می‌نشینند و با هم تفاهم می‌کنند."

روی این اصل ما منزل مراجع می‌رفتیم و از آنها درخواست می‌کردیم که هفته‌ای یکبار هرچند برای جای خوردن هم که شده کنار یکدیگر بنشینند و همین تجمع باعث می‌شد که شاه و دولت روی آنها حساب کنند.

ما به آقایان می‌گفتیم وقتی شما متفرق باشید آنها می‌گویند اینها نیرویی نیستند ولی وقتی جلسه هفتگی داشته باشید یک قدرتی می‌شوید و آنها مجبورند روی شما حساب کنند و از بعضی تصمیم‌های خطرناک صرف‌نظر کنند. ما در جلسه مدرسین تصمیم می‌گرفتیم و تقسیم کار می‌کردیم و مثلا بنا می‌شد هر پنج نفر منزل یکی از مراجع بروند و کارها را با هم هماهنگ بکنند و نظرات و اعلامیه‌های آنها را پیگیری کنند و انصافا در جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی مراجع خیلی خوب آمدند، مدرسین هم خیلی خوب فعالیت کردند و این تلاشها سبب شد که دولت شکست بخورد و عقب نشینی کند، و مردم در آن وقت که دولت لایحه را پس گرفت احساس پیروزی کردند، در قم جشن گرفتند و چراغانی کردند تهران همه جا را چراغانی کردند، و این محکی بود برای آمادگی مردم و زمینه‌ای بود برای مبارزات و حرکتهای روحانیت در آینده. البته مدرسین هم مختلف بودند بعضی‌ها در این جریانات خیلی هماهنگ بودند، بعضی‌ها هم ملاحظه‌کار بودند و محافظه‌کاری می‌کردند می‌آمدند در جلسه و چیزی نمی‌گفتند، من الان اسم نمی‌خواهم بیاورم، بعضی اصلا یک کلمه حرف نمی‌زدند حتی یک چیزی را کمی خواستیم امضا کنند به زحمت امضا می‌کردند. از کسانی که در امضا گرفتن خیلی نقش داشت مرحوم محمد ما بود با اینکه آن وقت جوان بود این اعلامیه‌ها را بر می‌داشت می‌برد در خانه آقایان و به عناوین مختلف از آنها امضا می‌گرفت و به خاطر همین امضاگرفتنها یکی دو مرتبه بازداشت شد و یک مرتبه سی و دو روز در زندان ماند و بعد آزاد شد (۱).

۱ - حیدرآباد اسلام والاسلمین مرحوم حاج شیخ محمد منتظری در روز هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی بمشاهدات رسید و در حرم حضرت معصومه (س) در قم به خاک سپرده شد.

یک نکته تاریخی

من یک نکته را در همین جا به عنوان اینکه در تاریخ بماند بگویم: البته به عنوان تنقیص نمی‌گویم به عنوان اینکه یک واقعیت است عرض می‌کنم و آن اینکه در جلسه مدرسین حوزه علمیه قم نوعا آقای امینسی، آقای خامنه‌ای، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای آذری، آقای ابطحی، آقای مکارم، آقای سبحانی و دیگر آقایان شرکت می‌کردند، مرحوم آقای قدوسی

هم شرکت می‌کرد، ولی آقای قدوسی از طرح مسائل انقلاب در مدرسه حقانی که یک مدرسه با برنامه محسوب می‌شد و مسئولیتش به عهده ایشان بود به شدت پرهیز می‌کرد و اجازه نمی‌داد مسائل انقلاب و حرفهای آقای خمینی به آنجا راه پیدا کند و اینها را به ضرر مدرسه می‌دانست و گاهی حتی از تدریس رساله آیت‌الله خمینی و نقل فتوای ایشان در مدرسه جلوگیری می‌شد، و این از چیزهایی بود که ما را زجر می‌داد. البته مدرسه رضویه هم که زیر نظر آقای شرعی اداره می‌شد تقریباً به همین شکل بود و طلبه‌هایی را که در مسائل سیاسی وارد می‌شدند و یا حتی روزنامه می‌خواندند بسا از مدرسه اخراج می‌کردند، و به طور کلی در تمام دوران قبل از انقلاب آقایان نوعاً با طرح این مسائل و شرکت طلبه‌ها در مسائل مربوط به مبارزه و انقلاب مخالف بودند، لایند نظرشان این بوده که دولت روی مدرسه آنها حساس نشود، ولی الان جمعی از طلاب آن دوره‌های مدرسه حقانی شده‌اند صددرصد انقلابی و اکثر پستهای حساس انقلاب را به عنوان انقلاب و به عنوان طرفداری از امام خمینی در دست گرفته‌اند. در حقیقت مسئولین مدرسه حقانی در آن زمان به مرحوم آیت‌الله میلانی بیشتر توجه و عنایت داشتند و با امام خمینی و حرکت‌های ایشان نوعاً موافق نبودند.

س: اساساً تشکیل جامعه مدرسین به ابتکار چه کسی بود و کدام یک از آنان نقش اصلی را به عهده داشتند؟

ج: تشکیل جامعه مدرسین احساس مسئولیتی بود که کردیم و کسی ما را به این کار امر نکرد، منتها ما اطراف آقای خمینی بودیم و با موضوع‌گیری‌های ایشان موافق بودیم و احساس می‌کردیم به سهم خود کاری باید انجام بدهیم، همه از روی اخلاص و احساس وظیفه در این کار وارد شده بودند، خودمان پول روی هم می‌گذاشتیم و افراد را به این طرف و آن طرف می‌فرستادیم یا اعلامیه‌ها را چاپ می‌کردیم، حتی خود آقایان مراجع می‌گفتند اگر فعالیت شماها نبود این کار به نتیجه نمی‌رسید، بلکه یک جلسه یازده نفری هم که بعداً تحت عنوان "اصلاح برنامه‌های حوزه" تشکیل شد تا اندازه‌ای مستثنا از تشکیل جامعه مدرسین بود که می‌خواستیم یک کارهای اساسی‌تری انجام بدهیم.

س: آیا فعالیتهایی که حضرتعالی و دیگر آقایان برای هماهنگی مراجع و مدرسین حوزه انجام می‌دادید با نظر امام خمینی انجام می‌گرفت و یا اینکه ابتکار خودتان بود؟

ج: فعالیت جامعه مدرسین در قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی و بعدش در فرزندوم بود که می‌خواستیم کمک مراجع باشیم، به اصطلاح نامه‌هایشان را برسانیم یا خودمان در تولید و پشتیبانی از آنها اعلامیه بدهیم و آنها را چاپ و توزیع کنیم و از این نوع کارها که آن وقت خیلی هم مشکل بود، چون آن وقت چاپخانه یا دستگاه تکثیر در اختیار ما نبود تا بخواهیم مخفیانه چاپ یا تایپ و تکثیر کنیم و به افراد مطمئن بدهیم آنها را به دست افراد دیگر برسانند. همه این کارها نیرو می‌خواست و نیروهای مدرسین حوزه و افراد مرتبط با آنها بودند و تشکل آنان به ابتکار خودشان بود.

س: چه کسانی آن وقت جامعه مدرسین را تشکیل می‌دادند، از آن میان چه کسانی فعالیت بیشتری داشتند؟

ج: البته الان همه آنها یاد من نیست ولی من بودم، آقای ربانی شیرازی و آقای آذری قمی، آقای هاشمی رفسنجانی و آقای خامنه‌ای بودند، آقای سلطانی و حاج آقا مرتضی حائری بودند که گاهی از آنها می‌خواستیم شرکت می‌کردند. اعضای دیگر آن آقای حاج شیخ محسن حرم‌پناهی، آقای حاج آقا مهدی حائری تهرانی که الان ظاهراً در مسجد ارک نماز می‌خوانند، آقای حاج شیخ ابوالفضل خوانساری، آقای ابطحی کاشانی، آقای سید مهدی روحانی، آقای مشکینی، آقای احمدی میانجی، آقای امینی، آقای مکارم شیرازی، آقای سبحانی، آقای فاضل‌لنکرانی، آقای محمد شاه‌آبادی، آقای تقدیری، آقای محفوظی، آقای ربانی املشی، آقای نوری همدانی، آقای گرامی، آقای طاهری خرم‌آبادی، آقای طاهر شمس، آقای محمدی‌گیلانی، آقای خزعلی، آقای جنئی، آقای محصلی و افراد دیگری بودند، منتها بعضی‌ها مقید و فعال بودند و مرتب می‌آمدند و بعضی‌ها همین که در جلسه شرکت می‌کردند و راضی می‌شدند امضایشان در ورقه باشد ما خوشحال می‌شدیم و گاهی اوقات هم برای اینکه از آنها تجلیل شده باشد امضایشان را در اول امضاها می‌گذاشتیم، من و آقای ربانی شیرازی و آقای آذری و آقای هاشمی تقریباً از بقیه فعالتر بودیم، و بالاخره تشکیل جامعه مدرسین به خاطر پیشبرد اهداف حوزه و مراجع بود و انصافاً ارگان فعالی بود، ولی پس از پیروزی انقلاب بتدریج تقریباً استقلال خود را از دست داد و به صورت یک ارگان نیمه‌وابسته به دولت در آمد و چنین نیست که صد درصد جنبه حوزوی داشته باشد.

جلسه یازده نفره تحت عنوان اصلاح برنامه‌های حوزه

س: حضرت‌عالی در بیانات خود به جلسه یازده نفره‌ای اشاره داشتید که تحت عنوان "اصلاح برنامه‌های حوزه" تشکیل شده بود، بفرمایید آیا این همان جلسه جامعه مدرسین بوده یا بسا آن تفاوت داشته است؟ همچنین بفرمایید این یازده نفر چه کسانی بودند و چه اهدافی را در نظر داشتید؟

ج: آن جلسه یازده نفره به طور کلی غیر از جلسه جامعه مدرسین و یک کار دیگری بود، ما در حقیقت احساس می‌کردیم که کار اساسی باید کرد، در حقیقت جلسه یازده نفری یک جلسه سری بود برای اهداف بزرگ، و زیر پوشش اینکه می‌خواهیم برنامه‌های حوزه و کتابهای درسی را اصلاح و بررسی کنیم تشکیل داده بودیم در حالی که جنبه سیاسی داشت، البته خود اصلاح حوزه هم یک قسمت از برنامه بود. برنامه‌هایش را باید تنظیم کرد، کتابهای درسی باید تغییر کند و اینکه هر کس به حوزه می‌آید باید کنترلی بر کارهای او باشد، پرونده درسی و اخلاقی داشته‌باشد، جاسوس ممکن است بیاید، کمونیست ممکن است بیاید، این فکرها در مغز ما بود می‌گفتیم حوزه خودش را باید اصلاح کند تا جامعه را اصلاح کند، اسلام باید همه جا پیشرفت کند و این نیاز به برنامه دارد. بالاخره بر اساس این مسائل این جمع را تشکیل داده بودیم که تعدادشان به یازده نفر می‌رسید: من، مرحوم آقای ربانی شیرازی، آقای مشکینی، آقای آذری قمی، آقای امینی، مرحوم آقای قدوسی، آقای هاشمی رفسنجانی، آقایان خامنه‌ای (آسید علی آقا و آسید محمد آقا)، آقای مصباح یزدی، و مرحوم آقای حیدری نهاوندی یا حاج آقا مهدی حائری تهرانی (تردید از من است) که مجموعاً یازده نفر می‌شدیم، آقای مصباح یزدی منشی جلسه بود. آقای محمد خامنه‌ای با افرادی همفکری کرده و یک اساسنامه خیلی مفصل با سیستم تشکیلاتی چهل‌پنجاه صفحه نوشته بود و به عنوان پیش‌نویس برای طرح در جلسه آورده بود که بعد از لورفتن قضایا و افتادن این اساسنامه به دست‌سواک برای ما خیلی در دست

کرد. در این اساسنامه کمیته‌های مختلف، کمیته شهرستانها، کمیته‌های امور درسی و کتابهای حوزه، کمیته اطلاعات و ضداطلاعات و از این قبیل موارد آمده بود و با خط خیلی زیبا و خطکشی شده هم نوشته شده بود، چند نسخه از آن را تکثیر کردند و در اختیار افراد گذاشتند، اتفاقاً بعداً که از طرف ساواک آمدند منزل ما را گشتند یکی از آنها هم در خانه ما بود ولی پیدا نکرده بودند، بعد از مدتی یک نسخه از آن را در مغازه کتابفروشی آقای آذری (دارالعلم) پیدا کرده بودند و به خاطر این قضیه ما را بازجویی کردند و با آقای آذری مواجهه دادند و در دادگاه هم یک نسخه از آن را روی پرونده ما گذاشته بودند.

س: الان متن آن نزد شما موجود است؟

ج: الان من متن آن را ندارم، جزوه جالبی بود، حدود چهل پنجاه صفحه بود شاید در پرونده‌های سلواک موجود باشد یا بعضی آقایان داشته باشند. مرحوم آقای قدوسی نقل می‌کرد آن را با سنجاق طلا نزد شاه برده‌اند و روی آن معرکه گرفته‌اند.

تاسیس "دارالترویج" از طرف حکومت برای مقابله با روحانیت

س: در همان زمانها در حوزه علمیه قم موسسه‌ای به نام "دارالترویج" از طرف رژیم شاه تاسیس شده بود، چه کسانی از علما در ارتباط با آن فعال بودند و آیا "دارالتبلیغ" مرحوم آیتالله شریعتمداری هم به این قضیه مربوط می‌شد با توجه به تشابه اسمی بین آنها، و آیا حضرتعالی در خنثی کردن دارالترویج فعالیتی داشتید یا خیر؟

ج: "دارالسترویج" اصلاً خیلی چیز مبتدلی بود، این را همه می‌دانستند متکی به یک مرجع و یا پایگاهی در روحانیت نبود، چهارتا آخوند را راه‌انداخته بودند که ببرندشان تهران نشان بدهند که آخوندها هم با ما هستند، چهارتا آخوند را پیدا می‌کردند که به استقبال شاه ببرند و در مراسم شاه شرکت کنند، دارالترویج پیش همه بدنام بود حتی آقای شریعتمداری هم با آن موافقت نداشت، از اوقاف یک کمکی به آنها می‌کردند و بعد هم چون بی‌ریشه بود از بین رفت.

تاسیس "دارالتبلیغ" توسط آیتالله شریعتمداری

اما "دارالتبلیغ" خیلی آبرومند بود سر و صورت خیلی خوب داشت، مخالفت آیتالله خمینی هم با دارالتبلیغ به این معنا که موسسه‌ای برای تربیت مبلغ وجود داشته باشد نبود، ایشان عقیده‌اش این بود که طرح آن در شرایط فعلی یک کانال انحرافی است، در وقتی که ما داریم با نظام شاه و دولت مبارزه می‌کنیم مطرح کردن این معنا که ما می‌خواهیم مبلغ تربیت بکنیم سبب می‌شود که افکار یک عمده در این مسیر قرار بگیرد و از اصل مبارزه غفلت بکنند. نظیر مساله انجمن حجتیه که آن هم همین اشکال را داشت و آنهایی که در مبارزه بودند می‌گفتند وقتی داریم با نظام و با رژیم شاه مبارزه می‌کنیم مساله عمده کردن مبارزه با بهاییها یک خط انحرافی است، می‌خواهند افکار جوانها را بیندازند در یک کانال انحرافی و سرشان را بند کنند به اینکه حالا داریم با فلان بهایی مبارزه می‌کنیم و دیگر با رژیم کاری نداشته باشند و همین طور هم بود بسیاری از این جوانهای داغ و تنیدی که افکار انقلابی داشتند و دنبال این بودند که کاری انجام بدهند افتادند در مسیر مبارزه با بهاییها و بالنتیجه در مخالفت با رژیم کوتاه آمدند، و بلکه به آنها تلقین می‌شد که اگر می‌خواهیم در راهمان پیروز بشویم

بایستی حالا با رژیم کاری نداشته باشیم تا اینکه بتوانیم ریشه بهائیت را بکنیم، آیت‌الله خمینی هم نظرشان به دارالتبلیغ یک چنین چیزی بود، آن وقت در افتتاح دارالتبلیغ از قرار منقول رئیس ساواک وقت هم شرکت کرده بود. روی این جهت آقای خمینی مخالف بود و ما هم که در مسیر مبارزه قرار داشتیم با آن مخالفت می‌کردیم. البته دارالتبلیغ سر و صورتش خیلی خوب بود، آقای شریعتمداری می‌گفتند ما از همه جای دنیا، از آفریقا، از آمریکا، از اروپا می‌خواهیم طلبه بیآوریم تربیت کنیم و به آنجاها مبلغ بفرستیم، جوری بود که یک عده که می‌خواستند کاری کرده باشند از علما و مدرسین قم افتادند در مسیر تدریس در دارالتبلیغ، می‌گفتند عمل مثبت این است، مخالفت با رژیم شاه به جایی نمی‌رسد، شکست می‌خوریم، مبارزه با شاه مشت روی سندان کوبیدن است. ما می‌گفتیم این افکار انقلابی که در جوانها ایجاد شده است باید در مسیر مبارزه با شاه و رژیم فاسد او جهت پیدا کند، با این قضیه طلبه‌ها و مدرسین و فضلا و علمای قم دو دسته شدند، یک عده طرفدار آقای شریعتمداری بودند که در دارالتبلیغ تدریس می‌کردند و در حقیقت از مبارزه با رژیم جدا شدند، و عده‌ای دیگر در مسیر مبارزه با شاه و دستگاه حاکم قرار گرفته و از آقای خمینی جانبداری می‌کردند، در صورتی که در قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی همه اینها با هم بودند. به هر حال دارالتبلیغ سبب شد که حوزه دو دسته شود، کسانی که می‌خواستند سرشان را درد نیاورند و اسمش هم این باشد که دارند کاری اسلامی می‌کنند و مبلغ تربیت می‌کنند، دلشان به همین جهت خوش بود، در حقیقت می‌شد بگویی که این کار ضربه‌ای به مبارزه با رژیم بود.

مجله مکتب اسلام

س: حضرتعالی که فرمودید علت مخالفت شما با دارالتبلیغ این بوده است، چطور شد که همفکر شما یعنی مرحوم آیت‌الله مطهری و افراد دیگری از این قبیل در بعضی از برنامه‌های دارالتبلیغ شرکت می‌کردند و در مجله "مکتب اسلام" مقاله می‌نوشتند؟

ج: مساله مجله "مکتب اسلام" یک مساله جدا بود، این مجله مربوط به دارالتبلیغ نبود اگر چه آقای شریعتمداری موسس آن بودند، آقای شریعتمداری یک سنخ کارهای روشنفکری داشتند، ذاتا اصلاح طلب بودند، اما شجاعت آن معنا را که بخواهند با شاه در بیفتند نداشتند ولی دلشان می‌خواست کار اصلاحی بکنند، مکتب اسلام را آقای مکارم و آقای سبحانی و بعضی دیگر از فضلا اداره می‌کردند و آقای شریعتمداری پشتیبانی می‌کرد، مجله ارتباطی به دارالتبلیغ نداشت، مجله‌ای بود که در آن وقت که اصلا طلبه‌ها در کار مقاله نوشتن و این جور چیزها نبودند از حوزه منتشر می‌شد و در آن زمان این کار تازگی داشت و یک چیز جالبی بود که حوزه علمیه هم یک مجله تبلیغی دارد. مکتب اسلام آن وقت یک چیز آبرومندی به نظر می‌آمد و به نفع حوزه بود. این مجله در زمان آقای بروجردی شروع شده بود و ایشان نیز آن را تایید می‌کردند، ولی دارالتبلیغ همان گونه که عرض کردم وقتی آغاز به کار کرد که مبارزه شروع شده بود و قضیه لوایح شش‌گانه و فراندوم مطرح بود و به نظر می‌رسید در این شرایط یک کانال انحرافی است، اما ظاهرش خیلی خوب بود، اسمش این بود که ما می‌خواهیم مبلغ تربیت بکنیم، ما باید کار زیر بنایی بکنیم، ما باید در همه جا مبلغ و ایادی داشته باشیم و تبلیغ اسلام بکنیم، اگر طلبه‌های مبلغ خوب داشته باشیم بالنتیجه قدرت پیدا می‌کنیم و می‌توانیم کاری بکنیم. آقای مطهری هم از وقتی رفته بود تهران دیگر خیلی در جریان مبارزات به صورت مستقیم نمی‌توانست باشد، در دانشگاه اگر چه استقلال

خودش را حفظ کرده بود اما نمی‌توانست مثل ما در مبارزات شرکت کنند، ایشان عقیده‌اش این بود که باید کارهای علمی و تربیتی کرد، ایشان در دانشگاه کارهای تربیتی می‌کرد می‌گفت باید کج‌دار و مریز رفت که بتوانیم خودمان را حفظ کنیم و کار کنیم. دارالتبلیغ هم برای تربیت مبلغ و پیاده‌کردن اسلام و رساندن صدای اسلام به آفریقا و اروپا و سایر کشورها یک اساسی راپی‌ریزی می‌کرد و آقای خمینی هم با اصل این کار مخالف نبودند ما هم مخالف نبودیم، ولی می‌گفتیم چرا حالا که ما دستمان به یک کار اساسی بند شده اینها کاتال انحرافی درست کرده‌اند و نیروها را به آن مسیر سوق می‌دهند؟ البته آقای شریعتمداری این جور نبود که با رژیم پاپا شاه ساخته باشند، اما آن شجاعتی را که مثل آقای خمینی بخواهد با رژیم در بیفتد نداشت.

ماجرای یورش کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه

در همین جا بجاست برای روشن‌شدن تفاوت دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی و آیت‌الله شریعتمداری و روحیات آنها، به ماجرای ریختن کماندوها به مدرسه فیضیه اشاره کنم. ایام عید نوروز و روز وفات امام صادق (ع) (سال ۱۳۴۲) بود من صبح زود داشتم می‌رفتم منزل آیت‌الله خمینی روضه، دیدم از دبیرستان حکیم نظامی قم شاید حدود هزار نفر آمدند بیرون و آمدند منزل آقای خمینی و منزل دیگری را که کنار منزل ایشان بود پر کردند، کوچه و اطراف پر از جمعیت شد مشخص بود که اینها آمده‌اند اینجا برنامه‌ای را اجرا کنند، کاملاً مشخص بود که اینها افراد عادی نیستند، افسر و کماندو بودند که کلاه‌هایشان را برداشته بودند و خط کلاهها به جلوی سرشان پیدا بود، همه آنها سر برهنه بودند. من در آنجا کنار آقای خمینی نشسته بودم، به ایشان گفتم گویا اینها منظوری دارند، ایشان گفتند بله علی‌القاعده آمده‌اند جلسه را به هم بزنند. آن وقت ایشان آقای خدخالی و آقای موحدی کرمانی را ظاهراً فرستادند که در منبر آنها را تهدید کنند و فرمودند: اعلام کنید اگر چنانچه اینجا کسی صلوات بیجا بفرستد یا کاری بکند که بخواهد مجلس را به هم بزند من راه می‌افتم می‌آیم در صحن حرف‌هایم را می‌زنم، خیال نکنید که من از این چیزها وحشت دارم، من به جای اینکه اینجا حرف بزنم بلند می‌شوم می‌آیم در صحن حضرت معصومه (س) و در جامعه حرف‌هایم را می‌زنم، مواظب باشید دست از پا خطا نکنید و کسی صلوات بیجا نفرستد. با این تهدیدها آنها در آنجا نتوانستند کاری بکنند، بعد که روضه تمام شد این عده بلند شدند رفتند مدرسه حجتیه، آقای شریعتمداری در آنجا روضه داشت روز وفات امام جعفر صادق (ع) بود آنجا هم برنامه اجرا نکرده بودند تا اینکه عصر رفتند مدرسه فیضیه و برنامه خودشان را که ایجاد رعب در روحانیت بود در آنجا اجرا کردند و آن فاجعه مدرسه فیضیه را به بار آوردند. یکی از مسائلی که در ذهن من خلجان دارد این است که روضه آیت‌الله گلپایگانی در روز وفات امام صادق (ع) در مدرسه فیضیه را که آن فاجعه در آن به وجود آمد چه کسی پیشنهاد کرده بود، روضه آیت‌الله گلپایگانی در مدرسه فیضیه تا آن سال سابقه نداشت، ایشان صبحها در خانه‌اش روضه می‌گرفت همان سال هم در خانه‌اش روضه گرفت، آقای خمینی در خانه‌اش روضه می‌گرفت آقای شریعتمداری هم در مدرسه حجتیه روضه می‌گرفتند، آقای گلپایگانی هم صبح طبق معمول در خانه‌اش روضه گرفته بود، اما تشکیل روضه عصر در مدرسه فیضیه به چه انگیزه‌ای بوده و چه کسی آن را پیشنهاد کرده بود نمی‌دانم بالاخره تا آن سال ایشان در مدرسه فیضیه روضه نگرفته بود، در آن روز عصر از طرف ایشان مجلس روضه برقرار شده بود و خود ایشان هم شرکت کرده بودند و مجلس خیلی مفصلی بود، و آقای حاج انصاری منبر رفت و بالاخره کماندوها که حدود

هزار نفر بودند به فرماندهی سرهنگ مولوی در مدرسه فیضیه مجلس را به هم زدند و آن صحنه فجیع و تاسفبار را درست کردند، جمع کثیری از طلبه‌ها را کتک زدند و عده زیادی مجروح شدند، واموال و کتب را آتش زدند و گفته شد بعضی کشته شدند، به مراجع و علما و طلاب و حوزه علمیه زیاد اهانت کردند. آقای شریعتمداری از این قضیه حسابی ترسیده بود، در همان ایام من رفتم منزل آقای شریعتمداری ایشان گفتند شما آقای خمینی را می‌بینید؟ گفتم بله، گفت من شنیده‌ام که ایشان می‌خواهند صحبت کنند یا اعلامیه بدهند، شما از قول من به ایشان بگویید اینها برنامه‌شان این است که شما و من را از میان بردارند، اینها دستور دارند، برای من از تهران اطلاع آمده که اینها برای این کارها دستور دارند، و بالنتیجه همه چیز خراب می‌شود، شما به ایشان بگویید که یک بار تند رفتند یک بار هم ملاحظه بکنند، اینها الان که با این وضع آمدند و این جور طلبه‌ها را زدند و به این شکل کتک کاری کردند دستور داشتند و الان جای صحبت و اعلامیه نیست بایستی یک قدری صبر کنیم تا مشورت کنیم ببینیم چه باید کرد شما این پیغام را از من به ایشان برسانید. من رفتم به آقای خمینی مطالب ایشان را گفتم، آقای خمینی گفتند ایشان ترسیده است تازه الان وقت کار است، اینها فاجعه مدرسه فیضیه را درست کردند، الان وقت بهره‌برداری و روضه‌خوانی است ما بیاییم ساکت بنشینیم آن وقت ایشان یک اعلامیه دادند خطاب به علمای تهران با عنوان شاه‌دوستی یعنی غارتگری شاه‌دوستی یعنی ضرب‌زدن به پیکر قرآن و اسلام شاه‌دوستی یعنی کوبیدن روحانیت...، که خیلی اعلامیه تندی بود، در همان وقت مرحوم آقای لواسانی هم از تهران آمده بود قم و گفته بود برای پیشگیری از تهاجم کماندوها به منزل آقای خمینی در منزل ایشان را ببندید که آقای خمینی خیلی ناراحت و عصبانی شده بودند و گفته بودند چه کسی گفته در خانه من را ببندید؟ نخیر در خانه من همیشه باز است، هر که می‌خواهد بیاید من مهیا هستم، ضمناً فاجعه مدرسه فیضیه روز بعد نیز تکرار شد و هدف آنان به خیال خودشان مرعوب کردن مراجع و علما بود ولی با اعلامیه مرحوم امام آبروی شاه و دولتیان رفت.

شایعه فرار شاه

س: ظاهراً بعد از این قضایا حضرتعالی با اصرار مانع رفتن مرحوم امام به حرم مطهر شده‌اید و به این وسیله توطئه‌ای را خنثی نمودید؟

ج: جریانی که به آن اشاره کردید از این قرار است: سر شب من در خانه نشسته بودم که کسی آمد و گفت: شایع است که شاه فرار کرده من بلافاصله به سرعت از منزل به قصد منزل آیت‌الله خمینی حرکت کردم، در راه نیز شایعه شنیده می‌شد، به منزل ایشان که رسیدم دیدم جمعی از جمله آقای امینی، آقای حاج سسید محمد حسین لال‌مزاری و سرهنگ اشرفی در حالی که لباس شخصی به تن داشت نشسته‌اند و همان شایعه مطرح بود و گفته می‌شد که از شهربانی قم سؤال شده آنها هم اظهار تردید و بی‌اطلاعی کرده‌اند، ایام هم ایام زیارتی بود و قم شلوغ نبود، در این اثنا بعضی مصر بودند که آیت‌الله خمینی به حرم مشرف شوند و غرض در حقیقت شعار و تظاهرات بود ولی به نظر، مساله مشکوک و مورد شبهه بود و احتمال توطئه می‌دادیم، من و آقای امینی با تشرف ایشان به حرم مخالفت کردیم و گفتیم در این شرایط و شلوغی صحیحاً حرم تشرف شما صلاح نیست، ایشان اول قبول نمی‌کردند ولی بالاخره با اصرار ما منصرف شدند، آقای امینی می‌گفت من به قدری ناراحت بودم که تصمیم داشتم اگر ایشان منصرف نشوند قبای ایشان را بگیرم و بکشم ولو موجب پرتشدن ایشان باشد.

کمک دکتر واعظی رئیس بهداری قم به مجروحان مدرسه فیضیه

در اینجبا یک جریان را نقل کنم که داستان شنیدنی است و آن اینکه یک روز من با مرحوم آقای حاج شیخ عبدالجواد جبل عاملی در منزل آن مرحوم مشغول بحث بودیم که شخصی آمد و گفت من "محمدعلی واعظی" هستم، مرا وزیر بهداری فرستاده برای بهداری قم و دستور داده‌ام که می‌روی چون پایگاه روحانیت است به دیدن مراجع برو، به ترتیب اول منزل آیت‌الله شریعتمداری، دوم منزل آیت‌الله گلپایگانی، سوم منزل آیت‌الله مرعشی و چهارم منزل آیت‌الله خمینی، حالا چون من آشنا نیستم شما مرا ببرید و به آقایان معرفی کنید. من ایشان را بردم به آقایان معرفی کردم ولی چون من با آقای خمینی مربوط بودم ایشان هم در حقیقت مرید آقای خمینی شد.

س: چطور شد ایشان خدمت شما رسیدند و این امر چه تاثیری در حوادث سیاسی قم داشت؟

ج: ایشان یک آدم مذهبی بود، آخوندزاده هم بود اهل سده اصفهان (خمینی‌شهر) پسر مرحوم حاج شیخ حسن و باجناب دکتر وحید بود و لابد از جایی شنیده بود که ما با آقایان بخصوص با آقای خمینی مربوط هستیم، خلاصه آن روز که کماندوها ریختند در مدرسه فیضیه این آقای دکتر واعظی مسئول بهداری قم بود، پنجاه شصتتا طلبه شاید هم بیشتر مجروح شده و در بیمارستان بستری بودند، ما هم به دیدن آنها رفتیم و مردم هم گروه گروه به دیدن آنها می‌آمدند، مرحوم آقای دکتر واعظی می‌گفت سازمان امنیت به من فشار می‌آورد و مرا مورد عتاب و خطاب قرار می‌دهد کسه چرا اینها را از بیمارستان بیرون نمی‌کنی؟ چون مردم دسته دسته از قم و تهران و جاهای دیگر به عیادت آنها می‌آمدند و به دولت و سرهنگ مولوی بد و بیراه می‌گفتند و این وسیله تبلیغاتی عجیبی شده بود، آقای دکتر واعظی رفته بود تهران در وزارتخانه و گفته بود من دیگر به قم نمی‌روم این چه برنامه‌ای است که سازمان امنیت به من فشار می‌آورد که این همه مجروحین را از بیمارستان بیرون کنم همیشه در جهان بهداشت و درمان از سیاست جداست، باید هر کس مجروح است ولو اینکه او را از جبهه جنگ بیاورند معالجه شود، من با این کار تا اندازه‌ای مردم را از ناراحتی بیرون می‌آورم، من اگر بخواهم اینها را از بیمارستان بیرون کنم مردم من را تکه تکه می‌کنند. بالاخره با اصرار به او گفته بودند تو برگرد برو سر کارت ما برای تو تقدیرنامه هم می‌فرستیم، خلاصه مرحوم دکتر واعظی در این جریان خیلی شجاعت به خرج داد و در مقابل فشار سازمان امنیت ایستاد.

س: آقای دکتر واعظی همان کسی است که بعد از انقلاب مدتی استاندار اصفهان شد؟

ج: بسله ایشان بعد از انقلاب استاندار اصفهان شد. رابطه ما با ایشان خیلی صمیمی بود، آقای خمینی هم به ایشان علاقه داشت و تقریباً محرم‌السرار ایشان هم بود، قبل از پیروزی انقلاب مرحوم محمد ما هر وقت می‌رفت تهران پاتوق او منزل دکتر واعظی بود، ما هر وقت می‌رفتیم تهران می‌رفتیم منزل دکتر واعظی، منزل ایشان شده بود مرکز سیاست و انقلاب، خانم ایشان هم خدا خیرش بدهد اگر اعلامیه داشتیم اعلامیه‌ها را می‌گرفت و در خانه‌ها می‌انداخت و در جریان انقلاب فعال بود. یک وقت مرحوم محمد یک بقیچه اعلامیه به پشت انداخته بود و ساعت یک و نیم بعد از نصف شب رفته بود خانه دکتر واعظی، دکتر واعظی گفته بود من چیزی نیست اما این چه وضع آمدن است من نمی‌گویم نیا اما یک جوهری بیا که موجب سو ظن پلیس نشود

تبلیغات علیه روحانیت و به سربازی بردن طلاب

س: از آمدن شاه به قم و تحریم بیرون آمدن طلاب از خانه و حضور در صحنه استقبال توسط مراجع، و نیز از جریان سربازی بردن طلاب به دستور شاه پس از قضیه مدرسه فیضیه، اگر حضرتعالی خاطراتی دارید یا فعالیت خاصی داشته‌اید بفرمایید.

ج: در جریان مبارزات علیه لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی کار روحانیت رونق پیدا کرده بود و دولتیها شکست خورده بودند، وضعشان خوب نبود، بر این اساس در جریان لوایح شش‌گانه شاه شخصا وارد صحنه شد، و از آنجا که مرکز مبارزه در قم بود شاه به این نتیجه رسید که خودش بیاید قم و روحانیت را له کند و آن را تحت الشعاع قدرت خود قرار دهد، برای اینکه زمینه آمدن شاه فراهم شود یک عده از لاتها را جمع کرده بودند و در ماشینها نشاندند بودند و در خیابانها علیه روحانیت شعار می‌دادند، من یادم هست جلوی مسجد امام حسن قم هفت‌هشت نفر از همین اوباش به آخوندها متلک می‌گفتند و فحش می‌دادند، آدمهایی که خوب و با شخصیت بودند رفته بودند درون خانه‌هایشان، در خیابانهای مسیر شاه برای استقبال یک عده از آنهايي که می‌خواستند دستشان به دم گاو بند باشد چون برای ثوابش که نیست اینها می‌خواهند کاسبی کنند طاق‌نصرت‌های زیادی زده بودند، اتفاقا شاه از یک طرف دیگر آمد و یکدفعه در میدان آستانه پیدایش شد، همه طاق‌نصرتها هم هدر رفت تیمسار اویسی هم کارگردان قضیه بود، و ما نشنیدیم که آخوندها برای تماشا یا استقبال دور و برش رفته باشند همه آخوندها رفته بودند درون خانه‌هایشان، بالاخره شاه برای اینکه اظهار قدرت کرده باشد و آن قدرت و صولتی را که برای روحانیت پیدا شده بود بشکند یک چنین مسافرتی به قم کرد، ولی آمدن شاه خیلی به نفعشان نشد. بعد از رفتن شاه بود که حوادث بعدی اتفاق افتاد و به مدرسه فیضیه حدود دو ماه بعد حمله شد و بعد از آن هم طلبه‌ها را برای سربازی گرفتند، و این آخرین تیری بود که در ترکش داشتند، هر آخوندی را که می‌دیدند به درد سربازی می‌خورد می‌گرفتند می‌بردند، از جمله همین آقای هاشمی رفسنجانی را هم بردند سربازی، بعد ما یکوقتی پیش آیت‌الله خمینی نشستیم بودیم، گفتم طلبه‌ها را به سربازی می‌برند، ایشان گفتند اتفاقا چیز بدی نیست برای اینک این آخوندجماعت تا می‌بیند یک کسی یک اسلحه به دوشش است وحشت می‌کند، اینها بروند آنجا با سلاح و با این جور چیزها سرو کار داشته باشند شجاع و ورزیده می‌شوند، آدم باید تیراندازی بلد باشد، یک وقت اگر چیزی پیش آمد باید جنگ بلد باشد، بعد خود ایشان به مناسبت گفتند من تیراندازی خوب بلدم، جنگ هم کرده‌ام، یک وقتی خوانین آمدند خمین را غارت کنند من از آنهايي بودم که اسلحه دست گرفتم و رفتم با آنها مبارزه کردم، این درست نیست که آخوندها با اسلحه و با سلاح روز آشنا نباشند، بگذار طلبه‌ها هم بروند دستشان با سلاح آشنا بشود شجاع و ورزیده بشوند، خلاصه یک عده را گرفتند بردند ولی بعضی از آنها از جمله آقای هاشمی رفسنجانی از سربازی فرار کردند.

س: انعکاس این عمل در بین مردم چگونه بود؟

ج: مردم حمل بر مظلومیت آخوندها می‌کردند، آن وقتها مردم به نفع روحانیت قضاوت می‌کردند.

ارعاب متولی مسجد اعظم برای تعطیلی درس مراجع در این مسجد

س: پس از هجوم به مدرسه فیضیه و ارعاب حوزه علمیه قم گویا مدتی درب مسجد اعظم را به روی

حضرتعالی و مرحوم امام و آیتالله شریعتمداری بسته بودند، علت آن چه بود؟
 ج: در آن زمان هم درس آقای خمینی و هم درس آقای شریعتمداری در مسجداعظم بود، از جمله کارهایی که آنها کرده بودند ترساندن متولی مسجداعظم بود، بعد ایشان هم گفته بود که بروند درهای مسجد را ببندند که آقایان نروند درس و در نتیجه وقتی درهای مسجداعظم بسته شد آقایان درس را در صحن حضرت معصومه (س) شروع کردند، هم آقای خمینی و هم آقای شریعتمداری، در آن زمان من خودم برای تشجیع و ترغیب دیگران در درس آقای خمینی شرکت می‌کردم و دیگران را هم تشویق می‌کردم که در درس ایشان و درس آقای شریعتمداری که در صحن کوچک برگزار می‌شد شرکت کنند. اتفاقاً یک روز در همان ایام آقای خمینی داشت مساله "قصر و اتمام" را مطرح می‌کرد که مثلاً کسانی که کاسب هستند و هفته‌ای یکبار یا دوبار می‌روند تهران و می‌آیند نمازشان شکسته است، و من اشکال کردم که نماز آنها تمام است و مقداری سر این مساله بحث شد. البته بعد حاجی احمد یا آقای آقا محمدحسن رفته بود پیش آقای خمینی که خلاصه اشتباه شده و عذرخواهی کرده بود و آقای خمینی گفته بودند من جایی که کسی اختیار دارش باشد نمی‌روم درس بگویم، من جایی می‌روم که مال خدا باشد، بعد بالاخره با اصرار زیاد ایشان را راضی کرده بودند که در همان مسجداعظم درس بگویند. بر سر ما هم یکبار این بازی را در آوردند، در سالن مسجداعظم را بر روی ما بستند، من هم آمدم بیسروون پشت در سالن مسجد درس گفتم یکی دو روز همین شکل بود بعد در را بر روی ما باز کردند، خوب متولی مسجداعظم را گاهی تهدید می‌کردند گولش می‌زدند، خدا ایشان را هررحمت کند.

جمع‌آوری کمکهای مردمی برای بازسازی مدرسه فیضیه

س: گویا قرار بود مدرسه فیضیه پس از حمله رژیم در دوم فروردین ۱۳۴۲ به این مدرسه توسط امام بازسازی بشود و مبالغی نیز جمع‌آوری شده بود، کم و کیف این قضیه را اگر یادتان هست بفرمایید.
 ج: بله، این بیشتر جنبه شعاری و مبارزه تبلیغاتی داشت، البته آن روز اسم امام و آقای شریعتمداری با هم بود، بنا شد کسانی که می‌خواهند کمک بکنند اقلاً دوتومان (بیستریال) بدهند، اول از طرف دولت و از طرف ساواک یک تهدیدی شده بود که بانکها حساب باز نکنند ولی معذک بانکها مقاومت کردند و به عنوان کمک به بازسازی مدرسه فیضیه حساب باز کردند، هم تهران هم قم و هم جاهای دیگر، افراد کمی آمدند نقل می‌کردند گاهی اوقات دو سصد نفر مردم در صف ایستاده بودند پول به حساب بریزند، یک جنبه شعاری پیدا کرده بود و به حساب این دونفر یعنی به حساب امام و آقای شریعتمداری پول زیادی جمع شده بود، خلاصه هرکس می‌خواست به رژیم دهن کجی بکند به این حساب پول می‌گذاشت، حتی در تهران زنهای بدحجاب و بی‌حجاب هم داخل صف بودند و پول به حساب بازسازی مدرسه فیضیه می‌گذاشتند، این خودش یک وسیله همبستگی ملی بود.

س: آیتالله گلپایگانی چرا کنار بودند؟

ج: ایشان وارد این صحنه نمی‌شدند، در آن زمان محور امام بود بعدش هم آقای شریعتمداری، وقتی که امام را بازداشت کردند دیگر محور آقای شریعتمداری شده بود.

تحصن در مسجد بازار نجف آباد در اعتراض به بازداشت امام

س: ظاهراً در اعتراض به بازداشت امام در خرداد سال ۱۳۴۲، به پیشنهاد حضرتعالی مردم و علمای نجف آباد تحصن هفت روزه‌ای را ترتیب دادند، اگر ممکن است جزئیات آن را توضیح دهید.

ج: آیت‌الله خمینی در عاشورای همان سال "سیزدهم خرداد ۴۲" در مدرسه فیضیه سخنرانی کوبنده‌ای علیه دستگاه انجام دادند. آن زمان در ایام محرم و صفر و ماه رمضان من می‌رفتم نجف آباد، در نجف آباد شنیدم که ایشان در مدرسه فیضیه سخنرانی داغ و تنیدی کرده و ایشان را بازداشت کرده‌اند، بلافاصله رفتم در مسجد بازار، انجمن جماعت را خبر کردم آمدند، گفتیم اینها به حریم مرجعیت اهانت کرده‌اند ما از این مسجد تکان نمی‌خوریم تا اینکه خبری از آقای خمینی و علمای دیگر که گرفته‌اند به دست بیاوریم، آقای قمی را هم از مشهد گرفته بودند، آقای محلاتی را هم از شیراز گرفته بودند، بعضی از علما و فضلاء دیگر را هم گرفته بودند، بالاخره ما در مسجد بازار نجف آباد متحصن شدیم و مردم هم به دنبال ما آمدند، همه طبقات حتی اداریها و فرهنگیها هم در آن تحصن شرکت کردند و اجتماع عجیبی بود، هفت‌شنبه‌نروز ما در مسجد بودیم، مسجد پر از جمعیت بود، همه چیز می‌گفتیم، منبریها منبر می‌رفتند و به عنوان نصیحت خطاب به دستگاه می‌گفتند شما اشتباه می‌کنید روحانیت و مرجعیت است که همیشه کشور را حفظ کرده اسلام را حفظ کرده، و الان به حریم مرجعیت اهانت شده است، آقای حاج آقا باقر تدین آن روز یک منبر داغ رفت، یک روز هم من مشغول صحبت بودم از اصفهان حدود صد نفر یا بیشتر کماندو آمدند یکدفعه داخل مسجد شدند، من دیدم مردم دارند وحشت می‌کنند و به آنها نگاه می‌کنند، فوراً گفتم مردم اینها هم مسلمانند، اینها هم ایرانی هستند، اینها هم از اینکه می‌بینند کشور به اینجا رسیده و روحانیت و دین دارد زیر پا گذاشته می‌شود ناراحتند، اینها هم مثل شماعزادار امام حسین (ع) هستند، و با این صحبتها ترس مردم را ریختم، آنها هم مقداری نشستند و جرات نکردند چیزی بگویند و رفتند. برای مردم این تحصن آن قدر قداست پیدا کرده بود که یسکی از رعیتها آمد و گفت آقا آب کشاورزی من هرز می‌رود بروم آبیاری بکنم؟ من گفتم حالا یک جوری که کسی نفهمد برو باغت را آب بده و برگرد. تمام مغازه‌ها بسته بودند، مسجد بازار با پشت‌بامش پر از جمعیت می‌شد، ما شام و ناهارمان را همان‌جا می‌خوردیم، چند حلب خرما می‌خریدیم با نان و پنیر و چیزهای ساده و همان‌جا می‌خوردیم، بعضی‌ها می‌رفتند منزل چیزی می‌خوردند و برمی‌گشتند، سروصدای این تحصن در اصفهان و خمینی‌شهر (سده) و سایر شهرستانهای اطراف پیچید تا جایی که استاندار اصفهان به تعبیر خودشان گفته بود تحصن نجف آباد استان اصفهان را آلوده کرده است. رئیس شهربانی به طور پنهانی و سری می‌گفت ما را تحت فشار گذاشته‌اند که این قضیه را تمام کنیم، بعد گفت در استانداری اصفهان کمیسیون امنیت تشکیل دادند و هم‌منظرشان این بود که بایستی فلانی را بازداشت کرد، بعد می‌گفت من گفتم: من این قدر به متانت فلانی عقیده مندم که اگر بخواهد خونریزی هم بشود خود ایشان جلسوی خونریزی را می‌گیرد، اما اگر بخواهید او را بازداشت کنید اقلاً صد نفر کشته می‌شوند، من این کار را نمی‌کنم من از ریاست شهربانی استعفا می‌دهم و بعد شما هر کاری که می‌خواهید بکنید. این را به من گفت، من تحقیق کردم دیدم راست می‌گفته، آدم خوبی بود، فسامیلی او "کشمیری" بود، درجه او سرگرد و اهل شیراز بود. در مسجد صحبت می‌شد بعضی‌ها می‌گفتند برویم محله بهاییها را آتش‌پزیم، من گفتم این کار انحرافی است، الان اگر یک چنین کاری بکنید بهانه پیدا می‌کنند می‌آیند همه را بازداشت می‌کنند، ما باید کاری بکنیم که خون از دماغ کسی

ریخته نشود، کتک کاری و دعوا و جنگ نشود، فقط حرفمان این است که چرا به حریم مرجعیت و روحانیت حمله شده؟ و بالاخره با آقای شریعتمداری تماس گرفتیم، من به وسیله فرستادن آقای احمدآقا دری از نجف آباد جریان را به ایشان اطلاع دادم و چون خانه ایشان هم محاصره و کنترل بود و افراد را تفتیش می کردند ایشان نامه ای را زیر کتابی صحافی کرده فرستاده بودند بدین مضمون که ما داریم با رژیم صحبت می کنیم و قول مساعد دادند که متعرض مراجع نشوند، شما مردم را دلگرم کنید و به تحصن خاتمه دهید، بالاخره ما مردم را در جریان گذاشتیم و گفتیم چون آقایان مراجع از ما خواسته اند فعلا ما تحصن و اعتصابمان را تعطیل می کنیم و اگر خواسته هایمان عملی نشد دوباره از نو تحصن خود را شروع می کنیم و به این شکل پس از هفت روز تحصن را ختم کردیم. این قضیه در همه جا صدا کرد، من نشنیدم جای دیگر این کار را کرده باشند، من در این هفت شبانه روز از مسجد بیرون نرفتم و علما هم با مریدهایشان بودند، من کارم این بود که راه می افتادم در مسجد می رفتم احوال علما را می پرسیدم و با آنها صحبت و گفتگو می کردم، در آن مدت هر چه به من اصرار کردند آنجبرای همه نماز جماعت بخوان نخواندم، برای اینکه همه پیش نمازها آمده بودند و من نمی خواستم تصور شود که من می خواهم بر آنها آقای کنم. البته در همان زمان یک اعلامیه هم نوشتیم و آن را چاپ کرده و در میان مردم منتشر کردیم و اهداف خودمان از این تحصن را در آن نوشته بودیم که تاثیر بسیار خوبی داشت، و بالاخره در آن تحصن از دین و روحانیت و علما و شخص امام خیلی ترویج شد.

قیام مردم در پانزده خرداد

س: از حوادث پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ و کشتار مردم در شهرهای مختلف ایران از جمله قم، تهران، ورامین، کاشان و... اگر خاطره ای دارید بفرمایید.

ج: آن زمان که آقای خمینی را بازداشت کردند و به دنبال آن حادثه پانزده خرداد بوجود آمد من در نجف آباد بودم و همان گونه که گفتم ما در آنجا هفتروز در مسجد بازار تحصن کردیم و مردم سفارزه ها را و کشاورزان کار را تعطیل کردند. من آن وقت قم نبودم اما جریان را شنیدیم کسبه این شکل بوده، از پایین شهر قم مردم حرکت کردند بخصوص زنها خیلی نهضتشان عجیب بوده، یسکی از آقایان به نام آقای حاج آقاعلی چهل اخترانی سردسته آنها بود، مردم را به حرکت در آورده و همه را آورده بودند در صحن، مامورین تیراندازی کرده و داخل کوچها بعضی را گیر انداخته بودند، قیام قم خیلی عجیب بود بخصوص قیام زنها قم، کسانی که تعریف می کردند می گفتند زنها به سر و سینه خودشان می زدند و شعر و نوحه می خواندند. حاج آقاعلی بعد مورد تعقیب قرار گرفت و فرار کرد و مدتها در نجف بود، آقایان مراجع هم در نهضت قم نقش داشتند. تهران هم که جریانش معروف است، آنجا هم عده زیادی را کشتند، هم در قم افرادی را کشتند هم در تهران. سر پل باقرآباد ورامین جمعیت زیادی را که برای استقبال از مردم ورامین آمده بودند به رگبار بستند، بالاخره خیلی شهرها تکان خوردند، پانزده خرداد نهضت عجیبی بود.

س: قضیه مرحوم طیب و اعدام شدنش در محافل چگونه توصیف می شد؟

ج: همه مردم دستگاہ را محکوم می کردند، می گفتند طیب جلوتر با شاه بوده ولی بعدا توبه کرده، در حقیقت به آنها بستند که یک فردی به نام "توفیق قیسی" آمده به اینها پول داده که

شورش کنند، ولی با اینکه روزنامه‌ها همه می‌نوشتند در ذهن مردم جا نمی‌افتاد، می‌فهمیدند که اینها بازی است و دارند پرونده‌سازی می‌کنند. مرحوم طیب و حاج اسماعیل رضایی را کشتند، مردم از این قضیه خیلی ناراحت بودند، یک عده زیادی را گرفتند، ما که بعد به زندان قصر رفتیم با بعضی از آنها بودیم، اینها از میدانهای تهران و طرفداران طیب بودند افرادی مثل "حسین شمشاد" و "محمد باقریان" و دوتا برادر بودند به نام "عباس شیرزاد" و "حسین شیرزاد" که در میدان بارفروش بودند و در جریان طیب دستگیر شده بودند و بعضی از آنها بچه‌های خوبی بودند، روی علاقه و ایمان راه افتاده بودند. در زندان قصر با بعضی از آنها مانوس شدیم، آن وقت که ما اینها را دیدیم سال ۴۷ بود، محمد ما هم آنجا بود، آقای انواری و متهمین به قتل منصور در بند سه بودند و ما در بند چهار.

دستگیری علمای شهرستانها

س: در جریان پانزده خرداد سال ۴۲ آیت‌الله محلاتی را در شیراز و آیت‌الله قمی را در مشهد دستگیر کرده بودند، آیا بازداشت اینان با بازداشت آیت‌الله خمینی رابطه‌ای داشت و به صورت یکجا تصمیم‌گیری شده بود؟

ج: این نهضت یعنی نهضت روحانیت جا افتاده بود، مردمی هم بود، اگر از روحانیون افرادی هم مخالف بودند فوقش ساکت بودند، کسی علیه‌این نهضت آن وقت حرفی نمی‌زد، در آن زمان آقای محلاتی خودش در شیراز محور بود، آقای قمی هم در مشهد محور بود، منبرهای آقای قمی از منبرهای آقای خمینی هم داغتر بود، در حقیقت استان خراسان را آقای قمی رهبری می‌کرد، آقای محلاتی هم در شیراز همین طور بود، در همان وقتی که اینها تصمیم گرفتند آقای خمینی را بازداشت کنند احتمال می‌دادند که جاهای دیگر هم سروصدا شود، به همین جهت در دو شب تعداد زیادی را بازداشت کرده بودند، حدود شصت نفر از علما را از سراسر ایران بازداشت کرده بودند منحصر به آقای محلاتی و آقای قمی نبود، در همان شیراز حاج آقا مجدالدین پسر آقای محلاتی را هم بازداشت کرده بودند، آقای قاضی طباطبایی را در تبریز گرفته بودند، افرادی مثل آقای مطهری و آقای مکارم و آقای خلخالی و آقای فلسفی و کسانی دیگر را هم از تهران و شهرستانها گرفته بودند، به نظر خودشان افرادی را گلچین کرده بودند، من را هم بنا بود بازداشت کنند اما همان‌گونه که عرض کردم چون من در نجف آباد بودم و در مسجدتحصن کردیم و جمعیت زیادی هم آنجا بود برای آنها گران تمام می‌شد، و چنانکه گفتم کمیسیون امنیت تشکیل داده بودند و گفته بودند اگر فلانی را بخواهیم در این وضعیت بازداشت کنیم حداقل صد نفر کشته خواهند شد و رئیس شهربانی نجف‌آباد تهدید به استعفا کرده بود و گفته بود اگر فلانی آزاد باشد خودش مسائل را کنترل می‌کند و خون از دماغ کسی بیرون نمی‌آید، و بالاخره بازداشت من در کمیسیون امنیت استان تصویب نشده بود. منظور این است که آن سنفر در راس بودند و الا تعداد زیادی از علما را هم دستگیر کرده بودند، از رشت آقای ضیابری و علم‌الهدی را گرفته بودند و همه اینها را برده بودند در زندان شهربانی تهران، آقای مطهری می‌گفت در زندان این قدر جای ما تنگ بود که بپشت نمی‌توانستیم بخوابیم مجبور بودیم به پهلو بخوابیم، همه اینها را در ظرف دو شب گرفته بودند، تعدادی را در همان شب پانزده خرداد و تعداد دیگری را در شب بعد، هر کس را که ممکن بود حرفی بزند دستگیر کرده بودند، البته حدود دو ماه بعد همه را آزاد کردند، آن روزی که آقای مطهری را آزاد کردند من تهران بودم و به دیدنش رفتم.

س: از خاطرات زندان ایشان که در دیدار با حضرتعالی بیان داشتند اگر چیزی را به یاد دارید بفرمایید.
 ج: آقای مطهری (۱) می‌گفت در آنجا ما خوش بودیم، یکی از آقایان تهرانی که آدم خوشمزهای بود، در آنجا معرکه می‌گرفت و ما را می‌خندانند، این شعر را با صدای بلند می‌خواند و بقیه دم می‌گرفتند: "گفتی که نان ارزان شود کو نان ارزانت عممات به قربانت... گفتی که گوشت ارزان... و...". ایشان می‌گفت: یکی از برکات این زندان این بود که ما آقای حاج شیخ حسین لنکرانی را شناختیم، اول فکر می‌کردیم او آدم بی‌دینی است بعد دیدیم خیلی آدم متعبد و فهمیده‌ای است و خلاصه مرید حاج شیخ حسین لنکرانی شده بود. آقای فلسفی می‌گفت در آن زمان که ما آنجا بودیم و نمی‌گذاشتند اخبار بیرون به دست ما برسد آقای محمدتقی مطهری برادر آقای مطهری در بیرون یک قسمت از هندوانه را می‌برید و اعلامیه و اخبار بیرون را داخل هندوانه می‌گذاشت و آن را در پلاستیکی گذاشته و برای ما می‌آورد. آقای مطهری می‌گفت من مرتب می‌گفتم تابستان است ما اینجا تشنه می‌شویم برای ما هندوانه بیاور و ایشان از آن هندوانه‌ها برای ما می‌آورد آقای خلخالی هم که در همین جریان بازداشت شده بود می‌گفت: وقتی ما را به زندان بردند مامور شروع کرد لباسهای مرا گشتن، گفتم اصل کاری را نگشتی، گفت چطور گفتم این گوشه قبای من را، من در اینجا چند تا بمب ساعتی جاسازی کرده‌ام گفت آشیخ ما را دست نینداز، روحیه آنها به این شکل بود.

۱ - مرحوم آیتالله شهید مرتضی مطهری در روز دوازدهم اردیبهشت سال ۱۳۵۸ توسط گروه فرقان به شهادت رسیدند و در حرم مطهر حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شدند.

مهاجرت علمای شهرستانها به تهران در اعتراض به بازداشت امام

س: پس از جریان پسانزده خرداد و دستگیری حضرت امام و خوف از محاکمه و اعدام ایشان، بزرگانی از شهرستانها به تهران مهاجرت کردند، لطفاً حضرتعالی جزئیات کامل این قضیه و نتایجی که از آن حاصل شد و اینکه طراح این فکر چه کسی بود و حضرتعالی چقدر در آن نقش داشتید را بیان فرمایید.

ج: من از اولین کسانی بودم که با آقای امینی از نجف آباد رفتیم به تهران و جزو کارگردانان بودیم، به این معنا که اعلامیه تنظیم کنیم، بعد از آقایان امضا بگیریم. آن وقت اول صحبت بود از قم آیتالله گلپایگانی، آیتالله شریعتمداری و آیتالله نجفی به تهران بیایند، بعد گفتند آقای شریعتمداری رفته است، آن وقت ما به آقای شریعتمداری اعتراض کردیم که آقای گلپایگانی گله کرده و گفته ما بنا بود با هم به تهران برویم چطور ایشان تک‌روی کرده و خودشان به تنهایی رفته‌اند، ایشان گفتند: "من حرکت خودم را به ایشان اطلاع دادم، با هم بیاییم یعنی در یک‌ماشین بنشینیم؟" بعد هم آیتالله مرعشی آمدند منزل آیتالله خوانساری، آیتالله میلانی هم از مشهد یک دفعه آمده بود که ایشان را برگردانده بودند بعدا بی‌سروصدا آمد، از اصفهان آیتالله خادمی آمده بود، از رشت آقای ضیابری به همراه آقای علم‌الهدی که چند روز قبل از زندان آزاد شده بودند آمده بودند، آقای کفعمی از زاهدان آمده بود، آقای حاج سید نصرالله بنی‌صدر به همراه آخوند همدانی از همدان آمده بودند، از تبریز آقای حاج سید احمد خسروشاهی و آقای مجتهدی و هفت‌هشت نفر دیگر آمده بودند که اطراف آقای شریعتمداری بودند، آقای شریعتمداری در "باغ ملک" شهرری با

اطرافیان خود بودند، آقای حاج آقا مرتضی حائری از قم و آقای کمالوند از خرم‌آباد، از شیراز آقای سیدمحمد امام و آقای سید محمود علوی و آقای سیداحمد پیشوا که الان در شیراز است آمده بودند البته ایشان از کازرون آمده بود سابقا ایشان کازرون بود، آقای صدرالدین حائری برادر آقای محی‌الدین حائری آمده بود، آقای صدوقی از یزد و آقای خاتمی از اردکان، آشیخ‌محمد‌هاشمیان از رفسنجان، آقای سید ابوالحسن رفیعی از قزوین، آقای نبوی از دزفول، آقای جزایری و آقایان علم‌الهدی پدر و پسر (حاج آقا مرتضی و حاج آقا مصطفی) از اهواز آمده بودند، آسید حسین رودباری از علمای رشت، آقای صالحی از کرمان و بالاخره چهل پنجاه نفر از علمای شهرستانها آمده بودند، البته همه اینها آمده بودند و یک کسی لازم بود که از وجود اینها استفاده کند، در این میان من و آقای امینی و آقای حاج آقا مرتضی تهرانی به مناسبت چهل شهدای پانزده خرداد یک چیزی را تنظیم کردیم که از آقایان امضا بگیریم.

تنظیم اعلامیه برای چهل شهدای پانزده خرداد و بازداشت اینجانب

س: جریان این اعلامیه چه بود؟ آیا آقایان آن را امضا کردند؟

ج: جریانش از این قرار بود که ما دیدیم آقایان مرتب با علمای تهران جلسه می‌گیرند، دید و بازدید می‌کنند اما بی‌فایده است و نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود و آمدن و هدفشان منعکس نمی‌شود، من و آقای امینی آمدیم منزل آقای حاج آقا مرتضی تهرانی حاج آقا مرتضی و حاج آقا مجتبی پسرهای مرحوم حاج میرزا عبدالعلی تهرانی هستند ما تا وقتی که تهران بودیم گاهی می‌رفتیم منزل ایشان و گاهی می‌رفتیم مدرسه فیروزآبادی، بالاخره نشستیم و یک اعلامیه به مناسبت چهل شهدای پانزده خرداد تنظیم کردیم، اعلامیه داغ و تندی بود، گفتیم اینرا بدهیم علما امضا کنند و منتشر کنیم، و خودمان احتمال دادیم این اعلامیه به این تند و تیزی را علما امضا نکنند، لذا برای درجه بعدتلاگرافی تنظیم کردیم به عنوان احوالپرسی خطاب به آقای خمینی و آقای قمی و آقای محلاتی، گفتیم اگر آن اعلامیه امضا نشد برای این تلاگراف امضا می‌گیریم، بعد رفتیم مجلسی که بنا بود در منزل آقای حاج سید نورالدین طاهری در قلهک تشکیل شود، اکثر علما آمدند، گفتیم: شما علما از شهرستانهای مختلف آمده‌اید به تهران و مشخص نیست برای چه منظوری آمده‌اید، در میان مردم درست منعکس نیست که شما به عنوان اعتراض به بازداشت آقایان در اینجا جمع شده‌اید با توجه به اینکه بعضی‌ها را ساواک تهدید کرده بود و گفته بود چرا به تهران آمده‌اید؟ گفته بودند مثلا چشممان درد می‌کرد برای معالجه آمده‌ایم بعضی می‌گویند آن یکی آمده چشمش را معالجه کند دیگری آمده گوشش را معالجه کند دیگری می‌خواهد برود مشهد در راه مشهد است، باید معلوم بشود جمع شما که آمده‌اید تهران به عنوان اعتراض به عمل دولت آمده‌اید، گفتند خوب حالا چکار کنیم؟ گفتیم ما یک اعلامیه تنظیم کرده‌ایم برای چهل شهدای پانزده خرداد آقایان اینرا امضا بکنند تا پخش شود. خدا رحمتش کند، مرحوم آیت‌الله حاج آقا مرتضی حائری (طسابع‌شاه) گفتند: ما آمده‌ایم اینجا کار کنیم، مانسیا آمده‌ایم اینجا اعلامیه بدهیم گفتیم: کار شما چیست؟ شما که نه تفنگ دارید نه مسلسل دارید، با دولت که نمی‌خواهید جنگ بکنید کار شما همین است که اعلامیه بدهید تا حداقل بفهمند برای چه به تهران آمده‌اید. بالاخره من اعلامیه را خواندم، گفتند: نه این تند است و نمی‌شود آنرا منتشر کرد ما همان را که می‌گفتند تند است بعداً بردیم خدمت مرحوم آیت‌الله مرعشی‌نجفی ایشان خودش تنها آنرا امضا کرد و خودش هم آنرا منتشر کرد. بعد ما گفتیم

پس یک تلگراف بزنیم، گفتند خیلی خوب است، من متن تلگراف را خواندم که با این عنوان شروع شده بود: "محضر مبارک آیت الله العظمی آقای خمینی مرجع عالیقدر تقلید، رونوشت: حضرت آیت الله محلاتی و حضرت آیت الله قمی دام تبرکاتهم"، یکی از آقایان گفت ایشان که مرجع تقلید نیست، چه کسی از ایشان تقلید می کند؟ گفتم من من از ایشان تقلید می کنم بعد گفتند: این تلگراف که به دست ایشان نمی رسد، گفتم: غرض رسیدن به دست ایشان نیست غرض این است که انعکاس پیدا کند و دستگاه بفهمد که اینها بی صاحب نیستند، کمک و همراه دارند. در آن جلسه آقای حاج سید نصرالله بنی صدر خدا بیامرز دوش نیز از ما حمایت کرد و گفت چیز خوبی است، اما مرحوم آخوند ملاعلی همدانی (طاب ثراه) یک دفعه دست به عصا شد و گفت: "پاشیم برویم" یعنی دیگر جلسه به هم بخورد من جلوی در را گرفتم از این سه دریها بود، دو درب آن بسته بود گفتم من نمی گذارم بروید آقا، تا بگویید که کجای این تلگراف اشکال دارد؟ اگر می خواهید آن را اصلاح کنید. بالاخره ایشان را نشانیدیم و امضا گرفتیم، اول هم ایشان امضا کرد: "الاحقر علی بن ابراهیم همدانی" خدا رحمتش کند. البته در این جلسه علمای تبریز نیامده بودند با اینکه قاعدتا باید می آمدند هفت هشت نفر بودند و باید از شهرری می آمدند، ما اینجا امضاها را گرفتیم و گفتیم عصر می رویم منزل آقای شریعتمداری از علمای تبریز هم امضا می گیریم.

عصر همان روز با آقای امینی رفتیم باغ ملک در شهرری که از آنها امضا بگیریم، حدود صد و پنجاه نفری آنجا دور آقای شریعتمداری بودند. از قیافهها پیدا بود که ساواکی هم در بین آنها هست، آنجا نزدیک ساواک شهرری بود، من رفتم جلوی آقای شریعتمداری نشستم گفتم: آقایان چنین چیزی را ما تنظیم کرده و متنش را امضا کرده ایم (احتراما به ایشان گفتم چون مراجع خودشان جداگانه اعلامیه می دادند)، گفتند خوب است، گفتم اجازه بفرمایید من به آقایان بگویم امضا کنند، گفتند مانعی ندارد. من رفتم جلوی آقای حاج سیداحمد خسروشاهی نشستم، صدای ایشان بلند بود "جمهوری الصوت" بود، گفت: آخر چطور این به آقای خمینی می رسد؟ من گفتم یواش صحبت کنید، ولی فهمیدم که تقریبا قضیه لو رفت، خلاصه ما از آقای حاج سیداحمد خسروشاهی و بعضی آقایان دیگر امضا گرفتیم که مجموعا سی و دو یا سی و سه امضا شد در بعضی از جاها دیدم نوشته است بیست و دو امضا که غلط است، ظاهرا سی و سه امضا بود بعد یواشکی به آقای امینی گفتم: "من جلوی هفت هشت نفر نشستم امضا گرفتم و این قضیه لو رفت ممکن است متن تلگراف با امضاها از دستمان برود، ما را بگیرند به جهنم اما ما با زحمت و خون دل این امضاها را گرفتیم"، یواشکی که کسی نفهمد آن را گذاشتم در جیب آقای امینی و گفتم از من فاصله بگیرد. اتفاقا پیشینی من درست درآمد، از جلسه که بیرون آمدیم از هم جدا شدیم، من جلوتر رفتم در صحن حضرت عبدالعظیم، آنجا مرا گرفتند، بردند ساواک گفتند: شما در منزل شریعتمداری اعلامیه پخش می کرده اید، مرا تهدید به شلاق کردند، البته شلاق نزدند، توپ و تشر و فحش و این جور چیزها زساده بود، بعد با همان لباسهای مرا به داخل یک حمام داغ بردند، یک سرهنگ به نام "سرهنگ رحمانی" بازجوی من بود اول گفت حمام را داغ کردند، آن قدر بخار کرده بود که تمام لباسهایم به بدنم خیس شد مرا به آن حمام برد و رفت، پسری آنجا بود درسوراخی را باز کرد، یک ظرف آب آورد، گفت این ظرف آب را بگیر تشنهات می شود، آب را داد. حدود یک ساعت و نیم بعد دوباره سرهنگ آمد مرا زیاد تهدید کرد و گفت آن رفیق تو را گرفتیم آوردیم، گفتم رفیقم کیه؟ گفت او همه چیز را گفته و تو هم باید بگویی گفتم من چیزی ندارم بگویم می دانستم اینها یک دستی می زنند گفت او

همه چیز را گفته، گفتم ما چیزی نداشتیم که بگویید، اگر هم گفته بیخود گفته و به مزبیطی ندارد. گفت خانه شریعتمداری با چه کسی سلام و علیک می کردی؟ گفتم همه آخوندها با هم سلام و علیک می کنند، گفت هفت هشت هزار جمعیت همه با هم سلام و علیک می کنند؟ همه همدیگر را می شناسند؟ گفت رفیقت همه مطالب را گفته، من ته دلم گفتم نکند آقای امینی را گرفته باشند اما منکر شدم، خلاصه دیدند چیزی به دست نیاوردند من را با مقدمات و گفتگوهای آزاد کردند. آقای امینی بعدا گفت من تا دیدم تو را گرفتند رفتم داخل مدرسه لاله زاری و تلگراف را لابلای یکی از درختهای شمشاد مدرسه مخفی کردم، ما رفتیم آن تلگراف را از زیر شاخه های شمشادها برداشتیم، متاسفانه آن زمان یک دستگاه فتوکپی نداشتیم که اقلا آن را فتوکپی کنیم. متن آن را دادیم به آقای حاج شیخ عبدالجواد جبل عاملی سدهی (خمینی شهری) خدا رحمتش کند، گفت من می برم تلگرافخانه، پنجشش نفر از جوانهای علاقمندسده هم با ایشان بودند. آنها آقا را بردند تلگرافخانه که جرات نکنند تلگراف را قبول نکنند و تلگراف را قبول کردند.

س: سرانجام آن اعلامیه چه شد و آیا موفق به انتشار آن شدید؟ اثرات آن پس از انتشار در جامعه چگونه بود؟

ج: در آن وقت ما برای انتشار آن امکانات نداشتیم و منظور فقط انعکاس آن در بین مسئولین بسالای کشور بود، و دارای سی و دو یا سی و سه امضا از علمای بزرگ آن وقت البته غیر از مراجع تقلید بود. (پیوست شماره ۶)

اعلامیه مراجع تقلید در تایید مرجعیت آیت الله خمینی

س: فرمودید مراجع تقلید هم جدا اعلامیه دادند؟ آن را خودشان تنظیم کرده بودند؟

ج: بله، آنها به عنوان خودشان اعلامیه دادند، آنها در تهران چهار نفر بودند، چون صحبت بود که می خواهند آیت الله خمینی را محاکمه کنند و مطابق قانون اساسی آن زمان مرجع تقلید را نمی توانستند محاکمه کنند، لذا بر حسب آنچه گفته شد حضرات آیات آقای شریعتمداری، آقای میلانی، آقای مرعشی نجفی و آقای حاج شیخ محمدتقی آملی یک چیزی نوشتند و آیت الله آقای خمینی را به عنوان مرجع معرفی کردند تا از اعدام ایشان پیشگیری کنند.

س: چرا آیت الله گلپایگانی و آیت الله سید احمد خوانساری در میان امضا کنندگان نبودند؟

ج: آیت الله گلپایگانی در قم بودند و به تهران نیامدند، آیت الله خوانساری هم چیزی را در آن وقت امضا نمی کردند. به یاد دارم در آن وقت رفقا از باب متلک می گفتند اگر در یک ورقه فقط "لا اله الا الله" را بنویسید مع ذلک ایشان حاضر نیستند امضا کنند.

ملاقات برخی علما با دکتر بقایی و امتناع اینجانب

س: اگر خاطره دیگری از آن دوران دارید بفرمایید.

ج: از جمله خاطرات آن زمان این است که یک شب آیت الله خادمی اصفهانی به من گفتند: امشب ساعت یازده بناست یک جایی برویم شما هم با من بیا، من گفتم کجا؟ گفت یک جایی است، گفتم من تا نفهمم کجاست نمی آیم، گفت منزل آقای دکتر بقایی، گفتم من نمی آیم، گفت چرا؟ گفتم